

روایتی از یک رابطه؛ رابطه‌ی حسین خان کسمایی و کوچک خان جنگلی

ناصر عظیمی



اشاره:

متن فشرده‌ی این مقاله هم زمان در کار مشترک بین سایت انسان‌شناسی و فرهنگ با مجله‌ی گیله و اچاپ رشت در شماره‌ی ۱۶۶ (خرداد و تیر ۱۴۰۰) آن مجله نیز منتشر می‌شود. اما به دلیل فضای محدود مجله در اینجا متن کامل و ویرایش شده آن انتشار می‌یابد.

طرح موضوع

حسین خان کسمایی، نویسنده، نقاش، شاعر، روزنامه‌نگار و مهمتر از همه مبارز پرشور مشروطه خواه، در تاریخ مشروطه‌ی گیلان و جنبش و انقلاب جنگل در گیلان نقش بسیار مهمی ایفاء کرده است. اما رابطه‌ی او با کوچک خان و به ویژه نفوذ معنوی او روی کوچک خان که در بسیاری موارد او را مراد خود می‌پندشت تا کنون توجه اندکی را به خود جلب کرده و نوشته‌ی مستندی از روابط پایدار و وثیق بین آنان از آغاز تا پایان بر ستر تاریخ مشروطه و جنگل در دست نیست. حسین خان کسمایی در جنبش و انقلاب جنگل یکی از نظریه‌پردازان جنبش و از نزدیکترین یاران کوچک خان به ویژه پس از استقرار تشکیلات جنگلیان در کسما و گوراب زرمیخ و ژرفش جنبش و انقلاب جنگل از مرحله‌ی مبارزه علیه اشغال گردی به مبارزه برای دستاوردهای مشروطه بود. به طوری که این همراهی و همسویی به کوچک خان کمک کرد تا او به تعمیق دیدگاهایش سرعت بیشتری بدهد. کوچک خان در این همراهی و همسویی با حسین خان کسمایی به تدریج از بخش سنتی تشکیلات جنگل

فاصله گرفت و در کنار حسین خان کسمایی به موضع جدیدی علاقه و توجه بیشتر نشان داد. این مقاله می کوشد به روابطِ کوچک خان و حسین خان کسمایی در بستر تاریخ گیلان در جنبش مشروطه و جنبش و انقلاب جنگل از آغاز تا پایان پردازد و به طور ضمنی تاثیر این روابط را بر جنبش و انقلاب جنگل و سوگیری آن نشان دهد و همچنین به ابهام در تاریخ مرگ حسین خان کسمایی و ارتباط او با روستای سَقَالْكَسَر (سالکسار) از روستاهای کنونی دهستان لاکان شهرستان رشت به پردازد. زود بگوییم که این نوشه تنها به طور بسیار موجز و فشرده به این موضوع های مهم پرداخته و تاکید دارد که مطالعه‌ی دقیق تر نیازمند یک پژوهش موردعی جدائگانه با تأمل بیشتر است.

آشنایی اولیه و پیروی کوچک خان از حسین خان کسمایی

چنان که می دانیم کوچک خان در اوان جوانی از پیروان پر شور مشروطه خواهان در گیلان بود. او در جنبش مشروطه در گیلان در «انجمان روحانیون گیلان» عضو بر جسته ای محسوب می شد که در راه مشروطه خواهی فعالیت می کرد و با وجود آن که از روحانیان این دوره در گیلان محسوب می شد اما با «مشروعه خواهان» گیلانی به رهبری حاج ملا محمد خمامی میانه ای نداشت و بیشتر به رهبری سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی از رهبران این دوره‌ی مشروطه علاقه نشان می داد. این علاقه را حتا زمانی که بعد از کودتای لیاخوف – محمد علی شاه به تفليس فرار کرد و در آن جانame ای به دوستان مشروطه خواهش در گیلان نوشت، فراموش نکرد (محمد علی گیلک ۱۳۷۱: ۱۲). با این حال از او هیچ موضع گیری علیه مشروعه خواهان گیلانی در دست نداریم. به نظر می رسد که او گرایش مشروطه خواهی خود را بدون اصطکاک آشکار با مشروعه خواهان رشت که این زمان در ایران زبانزد عام و خاص بودند و ملا محمد خمامی رهبر این جریان را شیخ فضل الله نوری گیلان می نامیدند، دنبال می کرد.

اما کوچک خان در همین زمان به حسین خان کسمایی مشروطه خواه رادیکال گیلانی که او هم همانند کوچک خان در رشت ابتدا طبله بود و این زمان لباس طلبگی را کنار گذاشته و در کسوت مشروطه خواهان رادیکال فعالیت می کرد، علاقه‌ی زیادی نشان می داد. حسین

خان کسمایی در «مشروعه‌ی گیلانی» که بیشتر از جنبش انقلابی فرقه‌ای متأثر بود تا از گرایشِ جنبش مشروعه‌ی تهران^۱، به دلیل دانش وسیع خود در حوزه‌های گوناگون (به نسبت دیگر رهبران کمیته‌ی ستار) و دنیا دیدگیش به سطوح بالای رهبری این جنبش در کمیته‌ی ستار ارتقاء یافت. از نظر سابقه‌ی تحصیلات حوزوی او و کوچک خان هر دو با تحصیل در مدارس قدیمه‌ی رشت آغاز کرده بودند. به گفته‌ی جهانگیر کسمایی، فرزند حسین خان کسمایی، او در نجف حتا به درجه‌ی اجتهاد رسیده بود: «بدواً در مسجد جامع رشت و پس از آن در نجف اشرف به تحصیل علوم عربی و روحانیت اسلامی همت گماشت و مجتهد شد و پس از فوت پدرش از نجف به ایران [رشت] مراجعت کرد و در مسجد معروف به صالح آباد [در سبزه میدان] رشت، پیشمناز و امام جماعت و مشهور به آقا شیخ حسین کسمایی شد» (جهانگیر کسمایی ۱۳۲۶: ۷۱). تاریخ تولد او را از ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۴ قمری (ابراهیم فخرایی - جهانگیر کسمایی) ذکر کرده‌اند^۲. بدین ترتیب او بین ۱۰ تا ۱۵ سال از کوچک خان بزرگ‌تر بود. به نظر می‌رسد که او چند سالی پیش از اعلام فرمان مشروعه دچار تحول

^۱. به همین دلیل نویسنده مایل است از جنبش مشروعه در گیلان با عنوان «مشروعه‌ی گیلانی» نام ببرد. این تاثیر به ویژه بعد از به توپ بستن مجلس و تشکیل کمیته‌ی ستار در گیلان بسیار برجسته می‌نمود. تمایل به جریان های فرقه‌ای در مشروعه‌ی گیلان اگر چه پیش از به توپ بستن مجلس نیز تا حدود زیادی آشکار شده بود اما بعد از به توپ بستن مجلس و فرار رهبران مشروعه‌ی گیلان به باکو و تفلیس و به ویژه با تشکیل کمیته‌ی ستار که حسین خان کسمایی در سطوح بالای رهبری آن بود، آشکارتر و به جریانی غالب تبدیل شد و به «مشروعه‌ی گیلانی» تشخوص ویژه‌ای بخشید. فراموش نکنیم که اجداد حسین خان کسمایی نیز از فرقه‌ای از گرجستان بود و او اغلب به شهر تفلیس، سفر و گاه در آن دیار اقامت می‌کرد.

^۲. متأسفانه یک زندگی نامه بر اساس شیوه‌ی درست علمی برای حسین خان کسمایی در دست نیست. پرسش جهانگیر که نزدیکترین فرد به او و خانواده‌اش بوده نیز در مجله‌ی یادگار، روایت‌های متناقض و گاه اشتباه از زندگی او به دست داده است. یادآوری کنیم که سال تولد جهانگیر کسمایی سال ۱۲۹۱ خورشیدی است و به هنگام مرگ پدرش حدود ۸ سال داشت (صاحبه‌ی تلفنی با میترا راعی نوه‌ی دختری جهانگیر کسمایی) و بنابراین بیشتر اطلاعاتش از شنیده‌هاست و نمی‌دانیم دانش و آگاهیش از تاریخ گیلان و مشروعه چقدر بوده است. ابراهیم فخرایی در کتاب «گزیده ادبیات گیلکی»، سال تولد حسین کسمایی را سال ۱۲۸۰ قمری نوشت (صفحه‌ی ۳۵)، در کتاب گیلان در جنبش مشروعه، سال ۱۲۸۸ قمری یعنی هشت سال کوچک‌تر را سال تولد او اعلام کرده است (فخرایی ۱۳۷۱: ۲۶۴). در رابطه با زندگی حسین خان کسمایی به طور معمول یکی از مشکلات اساسی در زندگی نامه نویسی سنتی از افراد مشهور، درهم ریختن ترتیب و توالی زمانی زندگی و فعالیت اجتماعی این افراد است که ارتباط متقابل و دیالکتیکی بین فعالیت و زندگی فرد با تحولات اجتماعی را به کلی مخدوش می‌نماید.

فکری شده، لباس طلبگی بیرون آورده با فراغیری زبان فرانسه، نخستین بار به پاریس مسافرت و پیش از فرمان مشروطه در سال ۱۳۲۴ قمری یعنی زمانی که حدود چهل سال داشته به رشت بازگشته و چنان که می‌دانیم جزو مشروطه خواهان رادیکال بوده است (رابینو ۱۳۶۸: ۲۳-۲۴).^۳ پس از کودتای محمدعلی شاه – لیاخوف و برانداختن مشروطه و بگیر و بیندهای شدید سردار افخم حاکم مورد نظر محمد علی شاه در گیلان به شهر تفلیس یعنی جایی که اجداد او از آن دیار بود، فرار کرده و در تشکیل کمیته‌ی ستار با کمک سردار محیی و میرزا کریم خان رشتی و سپس فتح تهران نقش محوری داشته است.

نامه‌ای از کوچک خان پس از فرار به تفلیس بعد از کودتای محمد علی شاه و برانداختن مشروطه و مجلس از شهر تفلیس در دست است که در آن، کوچک خان عشق و علاقه به حسین خان کسمایی را در همان زمان مشروطه و حتا پیش از عضویتش در کمیته‌ی ستار به خوبی آشکار می‌کند. این علاقه چنان بود که او در آن نامه که محمد علی گیلک دستنویس آن را در دست داشته به نوشته‌ای از حسین خان کسمایی که گویا قرار بود به زودی در روزنامه‌ی «ملانصرالدین» چاپ تفلیس منتشر شود، ارجاع داده و ضمن حسرت از بی‌عملی مردم در مقابل استبدادِ محمد علی شاهی، نوشته است که به مانند «گروه مرده»‌ی حسین خان کسمایی در داستان «آقا عمو» نباشیم: [...] آیا] سزاوار است با این حال [در چنین شرایطی] چون مردان پشت خمیده و زنان سالخورد در دلهای شب از خواب غفلت بیدار شده، دست کوتاه بدامن صاحبان حضرت رب الارباب دراز و از آنها بخواهیم که پریشانی‌های ما را رفع کنند یا خود، «گروه مرده» و جزو آنان باشیم[؟]. اگر بخواهید معنی «گروه مرده» را صحیحاً مسبوق باشید، چند یوم دیگر رجوع به جریدهٔ فریدهٔ یگانه وطن پرست فرزانه ملانصرالدین ملقب به «آقا عمو» فرمائید. در آنجا آقای میرزا حسین خان کسمایی داد دانش داده و گروه

^۳ «ویکی فقه» که تاریخ بازگشت او را بدون ذکر ماه قمری در سال ۱۳۲۴ ذکر کرده، تاکید نموده که پیش از اعلام فرمان مشروطه او وارد رشت شده است (<http://wikifeqh.ir>، میرزا حسین کسمایی). اگر این گفته درست باشد او باید قبل از ماه جمادی الثانی سال ۱۳۲۴ قمری وارد رشت شده باشد. زیرا ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی با نیمه‌ی جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری برابر است.

مرده را بخوبی تشریح کرده است...» (گیلک، پیشین: ۱۱)^۴. این ارجاع به مقاله‌ای از حسین خان کسمایی که هنوز منتشر نشده بود، نشانه‌ی آن است که او احتمالن در تفلیس با کسمایی روابط بسیار نزدیک داشته و از نوشه‌های در دست انتشارش نیز مطلع بود. یادآوری کنیم که بنا به گفته‌ی جهانگیر کسمایی، پدرش حسین خان کسمایی نیز این زمان فرار کرده و در شهر تفلیس بود (جهانگیر کسمایی ۱۳۲۶: ۷۴).

بنا به یک اطلاع، حسین خان کسمایی و کوچک خان در آستانه‌ی به توب بستن مجلس در ۲ تیرماه ۱۲۸۷ خورشیدی نیز در مبارزه بر علیه استبداد محمد علی شاهی همراه و همگام هم بودند. می‌دانیم که با شایعه‌ی کودتا علیه مجلس، مجاهدین رادیکال مشروطه در گیلان با جمع آوری دسته‌های مجاهد تحت عنوان اردوی ملی، راهی تهران شدند تا از مشروطه خواهان تهران حمایت کنند ولی درست در روز ۲ تیرماه ۱۲۸۷ که تا نزدیکی رودبار رسیده بودند، خبر رسید که در تهران کودتا شده و مشروطه برافتاده است. «ویکی فقه» که زندگی نامه‌ی کوتاهی از حسین خان کسمایی منتشر کرده می‌نویسد که حسین خان کسمایی و کوچک خان در این اردو کشی ملیون به تهران همراه هم بوده و تاریخ بازگشت آنان به رشت را ۲۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری (۲ تیرماه ۱۲۸۷ خورشیدی) ذکر کرده است (ویکی فقه، همان).

اگر سخنان جهانگیر کسمایی درست باشد که حسین خان کسمایی پس از به توب بستن مجلس به تفلیس فرار کرده و در آن جا همراه دیگر فراریان گیلانی بوده (که منابع دیگر نیز آن را تایید می‌کنند)، به احتمال زیاد کوچک خان که همان زمان در تفلیس حضور داشته با

^۴. مجله‌ی «ملانصرالدین از ۷ آوریل ۱۹۰۶ (۱۷ فروردین ۱۲۸۵ خ) در شهر تفلیس منتشر می‌شد) فرهاد دشتکی نیا (۱۳۹۶: ۳۲). این مجله بر طبق مجوز شتر از «کمیته سانسور و مطبوعات قفقاز» در تفلیس، اجازه‌ی انتشار مقاله‌ها، نقدهای تخصصی، کارتون، شعرهای فکاهی، حکایات طنزآمیز و... را داشت (وحید ضیایی ۱۳۸۷). مهمترین نویسنده‌ی این مجله «جلیل محمد قلی زاده» (جلیل نخجوانی) بود که با نام‌های مختلفی مطالب خود را انتشار می‌داد و از جمله با امضای «ملانصرالدین» یعنی به نام مجله می‌نوشت (فرهاد دشتکی نیا، همان). جلیل محمد قلی زاده که پدری ایرانی داشت با انقلابیون مشروطه‌ی ایران ارتباط وثیقی برقرار کرده و از آنان حمایت می‌نمود. این مجله که این زمان به زبان ترکی و با رسم الخط عربی می‌نوشت به نظر می‌رسد پس از به توب بستن مجلس، مقاله‌ی حسین خان کسمایی را با عنوان «آقا عمو» چاپ کرده و یا در صدد بوده چاپ کند.

او در تماس بوده و از اندیشه‌های او در شرایط بحرانی و خشم و خروشی که از جریان ضد مشروطه و به ویژه حامیان آن در گیلان و ایران نزد همه‌ی فراریان از استبداد صغیر و مشروعه خواهان در این زمان وجود داشت، سیراب شده و به توافق نظری واحدی در مبارزه رسیده باشند. شاید بتوان گفت که کوچک خان بیرون آوردن لباس طلبگی خود را که می‌دانیم پس از این سفر صورت گرفته، از حسین خان کسمایی در هم نشینی در تفلیس و تاثیر از او الگوبرداری کرده باشد. در هر حال این ارادت کوچک خان به حسین خان کسمایی که اولین تظاهرکتبی و آشکار آن را در نامه از تفلیس به دوستانش در رشت می‌بینیم در سال های بعد به دوستی نزدیک و ارتباط تشکیلاتی در کمیته‌ی ستار رشت و سپس در تشکیلات جنگلیان آشکارتر نمود.

کوچک خان در کمیته‌ی ستار در کنار حسین خان کسمایی

در مورد این که کوچک خان چه زمانی از تفلیس به گیلان بازگشته، خبر دقیقی در دست نیست. دوست نزدیکش محمد علی گیلک تنها می‌نویسد که پس از بازگشت از تفلیس به رشت با افرادی که از قفقاز به گیلان آمده بودند، یعنی اعضای کمیته‌ی ستار همکاری می‌کرده است: «بعد از مدتی اقامت در تفلیس، وقتی عرصه معيشت بر او تنگ شد، ناچار معاودت به گیلان کرده و در خفا به ادامه عملیات [در کمیته‌ی ستار] مشغول گردید» (گیلک، همان: ۱۴). می‌دانیم که او عضو کمیته‌ی ستار بوده و در کنار حسین خان کسمایی یعنی یکی از رهبران اصلی کمیته‌ی ستار در رشت با مشروطه خواهان رادیکال همکاری می‌کرد. در جدول «شرح خرج کمیته ستار» می‌بینیم که ۱۵۰ تومان هزینه که احتمالن به عنوان هزینه‌ی یک گروه مجاهدی که او در حمله به تهران رهبری می‌کرد به نام او پرداخت شده است (محمد روشن: ۱۳۶۸: ۲۷۹). در «صورت مخارج کمیسیون جنگ» نیز نام او را با عنوان «آقا میرزا کوچک» می‌بینیم اما مبلغی ذکر نشده است (همان: ۳۰۵)^۵. می‌دانیم که در کمیسیون جنگ کمیته‌ی ستار، حسین خان کسمایی از مسئولان اصلی بوده است. به نظر می

^۵. در این جدول، صورت مخارج حمله به تهران از محرم سال ۱۳۶۷ هجری قمری (اسفند ۱۲۸۷ خورشیدی) تا پایان حمله و پیروزی مجاهدین، به صورت دقیق، تدوین و تنظیم شده است (نگاه کنید، محمد روشن: جدول پیوست کتاب).

رسد در روزهای آخر جنگ برای تصرف تهران یعنی پس از تصرف قزوین، حسین خان کسمایی، کوچک خان را به رشت فراخوانده و او را عضو کمیسیون جنگ کرده است.

اولین بار پس از آمدن از تفلیس، سراغ کوچک خان را در کودتای انقلابی رشت بر علیه سردار افخم حاکم گیلان از «حسن اعظم قدسی» می‌گیریم که در روز کودتا، یعنی ۱۶ محرم ۱۳۲۷ق (۱۹ بهمن ۱۲۸۷خ) همراه مجاهدین کمیته‌ی ستار در شهر رشت فعال بوده است. حسن اعظم قدسی در خاطراتش که مربوط به روز حادثه‌ی کودتای انقلابی رشت یعنی ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ خورشیدی توسط کمیته‌ی ستار است، خبر می‌دهد که او در دسته‌ی مجاهدین گیلانی به فرماندهی «فرمانده محمود خان» بوده است. قدسی که به هنگام حمله‌ی مجاهدین کمیته‌ی ستار در عمارت حکومتی گیلان که به فرماندهی حسین خان کسمایی مورد حمله قرار گرفت، حضور داشت و زخمی شده و در بیمارستان تحت‌مداؤا بود، می‌گوید که فرمانده محمود خان که او را پیش‌تر می‌شناخته، به همراه کوچک خان به دیدنش آمده بودند: «در این اثناء، محمود خان [یکی از فرماندهان اصلی مجاهدین کمیته‌ی ستار در رشت] آمد با میرزا کوچک خان و چند نفر دیگر و از حال و وضعیت من خیلی متأثر شد» (اعظام قدسی ۱۳۴۲: ۲۳۴). محمود خان بعدها در حمله‌ی تهران برای به زیر کشیدن استبداد محمدعلی شاهی یکی از ده فرماندهی اصلی اردوی ملی مجاهدین گیلانی بود.

پس از کشته شدن سردار افخم (بالاخان) و تصرف گیلان به دست مشروطه خواهان، کمیته‌ی ستار که حالا اردوی ملی نامیده می‌شد، بلاfacسله تصمیم گرفت که مجاهدین مشروطه‌ی گیلانی برای به زیر کشیدن استبداد صغیر رهسپار تهران شوند. از اوایل اسفند ۱۲۸۷ حرکت به سوی تهران آغاز شد. کوچک خان در یکی از دسته‌ها به عنوان رهبر یک گروه مجاهد، همراه مجاهدین مشروطه راهی تهران شد. ابوالقاسم کسمایی که از مجاهدین گیلانی و در حمله‌ی تهران جزو حمله کنندگان بود و نیز سابقه‌ی دوستی با کوچک خان داشت، در خاطراتش درباره‌ی کوچک خان می‌نویسد که کوچک خان که این زمان «آقا میرزا کوچک» نامیده می‌شد به همراه او و حسین خان کسمایی در این نبرد شرکت داشت: «همدیگر را در ایام مجاهدت [مشروطه‌خواهی] می‌شناخیم. ایشان [کوچک خان] هم در اردوی سپهسالار [سپهبدار تنکابنی] با مرحوم [حسین خان] کسمایی بودند» (ابوالقاسم کسمایی، ۱۳۸۰: ۶۵). نمی‌دانیم منظور ابوالقاسم کسمایی از این که او با مرحوم حسین خان کسمایی بود، چیست. چون حسین خان کسمایی در این اردوکشی جزو ده

فرماندهی میدان جنگی اردوی ملی در این حمله نبود. زیرا او در رشت از مسئولان اصلی کمیسیون جنگ بود که مسئولیت مهم سازماندهی و تدارکات جنگی مجاهدین مشروطه‌ی حمله کتنده به تهران را به عهده داشت. به نظر می‌رسد که پس از تصرف قزوین و حمله‌ی نهایی به تهران، حسین خان کسمایی نیز به گروه مجاهدین پیوسته و سلاح به‌دست گرفته و در حمله‌ی نهایی به تهران نیز در کنار کوچک خان مشارکت داشته است. به ویژه این که می‌دانیم کسمایی در تصرف قزوین در میدان جنگ نبود ولی کوچک خان در قلب این نبرد حضور داشت و از همان شهر رویداد تصرف قزوین را به حسین خان کسمایی طی نامه‌ای گزارش کرده است.

از روی گزارشی که کوچک خان از قزوین و پس از تصرف این شهر به دست مجاهدین مشروطه به حسین خان کسمایی در رشت نوشته (که به آن خواهیم پرداخت)، به میزان ارادت ویژه‌ای که این زمان او به حسین خان کسمایی داشت می‌توان بی‌برد. چنان‌که در نامه‌ای تفلیس هم از ارادت خود به حسین خان سخن گفته بود. این نزدیکی تا حدود زیادی نشان می‌دهد که کوچک خان دست کم پس از کودتای محمدعلی شاه و بازگرداندن استبداد مطلقه‌ی سلطنت و سپس رادیکالیزه شدن جنبش مشروطه‌خواهی در سراسر ایران و به ویژه رادیکال شدن جنبش در گیلان و تبریز و همین طور پس از این که هر دو به تفلیس فرار کرده و در فضای نسبت آزاد سیاسی آن دیار با هم بودند، کوچک خان پیش از پیش از حسین خان کسمایی تاثیر پذیرفت و ارادتش به او افرون تر شده است. پیدا بود که بعد از برآفتدان مجلس در کودتای لیاخوف – محمد علی شاه، رهبری محلی جنبش مشروطه به دست افرادی از نوع رهبران جدید چون حسین خان کسمایی افتاده بود که می‌توانست پیروان مشروطه خواه پرشوری چون کوچک خان را جذب خود کند؟^۶

۶. از نظر نویسنده پس از کودتای محمدعلی شاه علیه مشروطه و بازگرداندن استبداد سلطنت مطلقه و آغاز مرحله‌ی دوم جنبش مشروطه، نیروهای جدیدی دست‌اندر کار رهبری جنبش مشروطه در سراسر ایران و به ویژه در گیلان و تبریز مصدر کار شدند که به‌کلی با رهبران دوره‌ی نخست از نظر پایگاه اجتماعی و فرهنگی تفاوت بسیار داشتند. این نکته‌ای است که تا کنون به آن توجه اندکی شده ویا هیچ توجهی نشده است. ماشاء الله آجودانی که همه‌ی رهبران مشروطه‌ی ایرانی را به تقلیل دادن مفاهیم سکولار مشروطه‌ی غربی به مفاهیم شرعی متهم کرده و آن را عامل اصلی شکست مشروطه دانسته، به این نکته‌ی مهم توجه نداشته که در مرحله‌ی دوم مشروطه یعنی پس از کودتای محمد علی شاه، رهبران این انقلاب در رشت و تبریز و اصفهان از سخن کسانی چون حسین خان کسمایی، میرزا کریم خان رشتی، سردار محیی (در رشت) و در تبریز از نوع سید حسن تقی‌زاده و حیدرخان

همدلى کوچک خان به حسین خان کسمایی در فتح تهران

چنان که گفته شد، کوچک خان در حمله به تهران و سقوط استبداد صغیر به ویژه در تصرف قزوین از مجاهدین فعال کمیته ستار بود. ارادت او به حسین خان کسمایی در نبرد نهای باز هم بیشتر شد. به نظر می رسد که در شوق پیروزی در مسیر تهران خود را باز هم هر چه بیشتر به حسین خان کسمایی نزدیک تر می دید و تصور می کرد با رهنمودهای او به آرزو هایش نزدیک تر شده است. این زمان کوچک خان حدود ۲۷ سال و حسین خان کسمایی حدود ۴۰ سال داشت.

برای ارادت کوچک خان به حسین خان کسمایی در این زمان سندی از «روزنامه خیرالکلام» در دست است که در شماره ۴۷ مورخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۷ق، (۱۱۷اردیبهشت ۱۲۸۸ خورشیدی)، یعنی دو روز پس از تصرف قزوین بدست مجاهدین گیلانی، درج شده است. این سند نامه ای است که در این شماره از کوچک خان به حسین خان کسمایی چاپ شده و کوچک خان از قزوین به رشت به طور ویژه در میان آن همه رهبران مجاهدین مشروطه ی گیلانی و کمیته ی ستار که در رشت اقامت داشتند به حسین خان کسمایی گزارش داده و او را «شمس المجاهدین ظهیرالملة و الدين» نامیده و به گفته ی خودش با آن که دو روز بعد از تصرف قزوین و با تأخیر، خبر این رخداد جنگی که همراه با پیروزی بود را به سمع حسین خان کسمایی می رسانده، باز هم خود را مکلف به گزارشی از حادثه ای تصرف شهر قزوین به دست مجاهدین گیلانی به همراه دوست نزدیک این زمانش یعنی «اسکندر امانی» برای او ارسال کرده است:

حضور مبارک شمس المجاهدین ظهیرالملة و الدين، آقا میرزا حسین خان کسمایی روحی فداء:
معروض می دارد گرچه تاکنون فتح قزوین به سمع مبارک رسیده است ولی بنده باید به تکلیف خود عمل نماید.

لیله چهاردهم [ربیع الثانی سال ۱۳۲۷ قمری برابر ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۸ خ] یک ساعت از شب گذشته با عموم مجاهدین وارد قزوین [شدیم و] تا یک ساعت از ظهر گذشته، نایره جدال گرم [بود]. الحق همه مجاهدین داد مردانگی داده، عاقبت حاکم و مسیح خان با پرسش قاسم آقای قراق

عمواوغلى و در اصفهان از نوع سردار اسعد بختیاری که همه جوان، سکولار و رادیکال و هیچ سنتی با رهبران مرحله ی نخست نداشتند، به رهبری مشروطه ارتقاء یافتند. اما گویا اشاره به این رهبران، می توانست تز کالونی کتاب «مشروطه ی ایرانی» نویسنده را به زیر پرسش بگیرد! برای تفصیل این بحث نگاه کنید: ناصر عظیمی، تاریخ گیلان (از آغاز ورود شاه عباس اول به گیلان تا پایان انقلاب جنگل، فصل مشروطه)، انتشارات ایلیا و همچنین مقاله ی نویسنده با عنوان « اهمیت مشروطه ی گیلانی در نگاه فریدون آدمیت»، در <https://anthropologyandculture.com>

با جمعی از طرفداران مستبدین گرفتار، دو عراده توپ شرینیل و دو سرپر و مقدار هزار و پانصد قبضه تفنگ سه تیر و ورنل با ذخیره زیاد در تصرف ملت [در آمد]. تلفات قشون دولتی زیاد [ولی] از طرف ملت سه نفر مقتول، هفت نفر مجروح [شدند]. عموم مجاهدین گیلان به سلامت - «کوچک» و «اسکندر» (خیرالکلام، مورخ ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ص۳). در تصویر ۱، گروهی از مجاهدین مشروطه به رهبری کوچک‌خان را که به گفته‌ی ابراهیم فخرایی در زمان حمله به تهران و پس از تصرف قزوین برداشته شده است، مشاهده می‌کنید.



تصویر ۱. کوچک‌خان همراه با گروهی از مجاهدین مشروطه پس از حمله به قزوین در جریان فتح تهران و تصرف آن شهر در ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۸ خورشیدی (فخرایی ۱۳۷۱: ۲۱۰).

در باره‌ی فتح تهران توسط اردوی ملی مجاهدین که کسمایی نقش مهم و رهبری کننده در آن داشت، او احساس شورانگیز خود را در شعری معروف که در آن سرمتی و سرخوشی از نوشیدن باده‌ی پیروزی در این رخداد بزرگ تاریخی را به نمایش گذاشته شده آشکار کرده است: «جه آرایشيم فاگيريم قزوين و طهرانه عموم / جه اورايشيم فخوسيم، ملک خراسانه عموم». در مصاحبه با آقای رحیم چراغی شاعر و پژوهشگر شعر و ادبیات گیلانی برای این مقاله، ایشان احتمال دادند که این شعر نه بلافصله بعد از فتح تهران بلکه در زمان جنبش جنگل سروده شده است. ایشان به ویژه به پایان بندی این شعر از جانب کسمایی اشاره کردند که در آن کسمایی تصویری از روئین تن بودن کوچک‌خان به دست داده که ضربه پذیر نیست: «آسیابم من و گیلان همه خوردان کنم / اونکه می گازه دی نیشه، میرزا کوچکخانه عموم». می‌توان با این نظر تخصصی آقای چراغی موافق بود. زیرا از روی صورت هزینه‌ی کمیته‌ی ستار در حمله به تهران که پیش‌تر از آن یاد کردیم، نام کوچک‌خان در دوجا به صورت یکسان «آقا میرزا کوچک» آمده است و نه «میرزا کوچک خان» (نک: محمد روشن صفحات ۲۷۹ و ۳۰۵).

با این حال در این شعر سرخوشی و سرمتی حسین خان کسمایی پس از فتح تهران به خوبی توصیف شده است. کسمایی در همین دوران است که در کسوت انقلابی گری از نوع قفقازی، دست به خشونت های سیاسی می زند که نه لازم و نه قابل توجیه بود. در تصویر ۲ او را در لباس یک مجاهد و انقلابی از نوع قفقازی آن که برای نخستین بار چهره ای جدید از مشروطه خواهان ایرانی به نمایش می گذاشت، می بینیم که کمتر در پیش از آن دیده شده بود.



تصویر ۲ . حسین خان کسمایی نشسته و مسلح و در لباس رزم به همراه دیگر مشروطه خواهان. به نظر می رسد که این تصویر پس از حمله‌ی کمیته‌ی ستار و کشنن سردار افخم در رشت در اوآخر زمستان ۱۲۸۷ خورشیدی برداشته شده است که او را در لباس یک مجاهد مسلح می بینیم (تصویر از یقیکیان ۱۳۸۶: ۱۴۶).

همراهان یک تبعید پرسش برانگیز!

حسین خان کسمایی و کوچک خان بعد از فتح تهران و پیروزی مشروطه خواهان در برانداختن استبداد مطلقه‌ی صغیر که بازگشته بود تا بنیان مشروطه و مجلس را براندازد، به اتفاق مورد غضب کنسول گری روسیه‌ی تزاری در رشت بودند و به همین دلیل در یک گروه مشترک قرار گرفتند که حضورشان در گیلان به صلاح ملک روسیه نبود!

پیدا بود که روسیه‌ی تزاری از اقدامات مجاهدین مشروطه‌ی گیلانی در فتح تهران و به زیر کشیدن محمد علی شاه دوست نزدیک روس‌ها در ایران، خشمگین و متضرر فرصتی برای وارد کردن ضربه‌ای به محرکان و مسیبان آن بود. این فرصت در پاییز سال ۱۲۹۰ خورشیدی فراهم شد که این زمان نکراسف کنسول روسیه در رشت بود^۷. اختلاف بر سر حضور شوستر آمریکایی در ایران به عنوان مدیر امور مالیه‌ی ایران بین دولت ایران و روسیه چنان بالا گرفت که روسیه برای اخراج او به دولت

^۷ . نکراسف از سال ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۲ خورشیدی عهده دار کنسولگری روسیه‌ی تزاری در رشت بود.

ایران اولتیماتوم داد و نیروهایش را به گیلان وارد کرد تا برای اجرای اولتیماتوم از طریق گیلان به تهران حمله کند. این دخالت عربان در امور مملکت، سخت مبارزان مشروطه‌ی گیلانی را نیز همانند نمایندگان مجلس شورای ملی برانگیخت. کانون‌های این مبارزه در گیلان بیشتر در دو شهر رشت و انزلی بود که قوا روسی زیر نظر نکراسف، کنسول بی‌پروا و خشن روسیه در رشت در آن جولان می‌داد و دست به اقدامات خشونت‌بار و تحریک‌آمیز می‌زد و چنان که می‌دانیم در ادامه این اقدامات خشونت‌بار، در بهمن ماه ۱۲۹۰، در رشت و انزلی به ترتیب ۴ و ۳ نفر از مبارزان ضد اشغال روسیه را دستگیر و برای زهر چشم گرفتن از مبارزان ضد اشغال در گیلان در ملاء عام به جوخه‌ی اعدام سپرد! دو هفته پس از این اعدام‌ها، سفارت روسیه در تهران در یک حرکت تهاجمی دیگر، نامه‌ی تنظیم‌شده‌ی نکراسف را به وزارت خارجه‌ی ایران ارسال کرد که در آن اسامی ۴۰ نفر از مبارزان گیلانی ساکن رشت و انزلی ذکر شده و از دولت ایران درخواست می‌کرد که این افراد که روسیه آنان را مسبب «اغتشاش و اختلال و بی‌نظمی» می‌نماید به تبعید رفته و در گیلان حضور نداشته باشند! (او سینکو ۱۳۹۵: ۱۵۴). ما می‌دانیم که این زمان حسین خان کسمایی در گیلان بوده و حتا در خرداد ماه ۱۲۹۰ خورشیدی هنوز با مجلس مشروطه خواه در تهران همکاری می‌کرده و به آن دل بسته بود و در نتیجه از طرف دولت به عنوان مامور سرکوب اشرار و متمردین، فرمانده‌ی یک گروه از سربازان داطلب بود که در انزلی استقرار داشت. او در ۵ خرداد همین سال در نامه‌ای تلگرافی به خط خود به مجلس شورای ملی دوم نوشته و گله و شکایت کرد که با وجود جان‌فشاری‌ها در مشروطه و با وجود ماموریت دولتی در انزلی «هیچ توجهی به فدوی و سربازان داطلب همراه» او نمی‌شود و در نتیجه به اعتراض نوشته است که استعفاء داده و دیگر هیچ مسئولیتی در این ماموریت نمی‌پذیرد (برای عین سند، نگاه شود: فریدون شایسته ۱۳۹۶).

پیدا بود که او به همراه کوچک خان در بستر مبارزه با روسیه‌ی اشغال گر در این زمان فعالیت می‌کردند. در نتیجه در میان آن چهل نفر تبعیدی، حسین خان کسمایی و کوچک خان نیز بودند که می‌باید به تأکید کنسول روسیه در گیلان و نامه‌ی ۲۱ بهمن ۱۲۹۰ خورشیدی سفارت روسیه در تهران به وزارت امور خارجه‌ی ایران، در گیلان حضور نداشته باشند و به اصطلاح تبعیدو نفی بلد شوند.

حسین خان کسمایی که در جریان این مبارزات، خانه‌اش به دستور نکراسف مورد حمله قرار گرفته و غارت شده بود و همه جا نکراسف کنسولگری روسیه در رشت به دنبال او بود، به ناچار مخفیانه از گیلان فرار کرد و برای بار دوم به پاریس رفت (صدر هاشمی ۱۳۳۱: ۳۳۶).

حسین خان کسمایی در این سفر تا سال ۱۲۹۳ خورشیدی در پاریس اقامت داشت و به نظر می‌رسد با شروع جنگ اول جهانی در اروپا و ناامن شدن آن منطقه، از طریق بغداد (و نه روسیه و یا قفقاز) به ایران بازگشت. کوچک خان نیز پس از اعلام تبعیدش به ناگزیر به تهران رفت و تا جنگ اول جهانی و تاسیس جنبش جنگل در این شهر باقی ماند.

جنبش جنگل؛ یاران پیشین بار دیگر در کنار هم

با شروع جنگ اول جهانی و آغاز جنبش و انقلاب جنگل، فرصتی فراهم شد تا حسین خان کسمایی در کنار کوچک خان قرار گیرد. اما چند سالی طول کشید تا کسمایی در جنگل حضور یابد. این تاخیر برای آن بود که جنگلیان در جنگ و گریز با ارتش تزاری اشغال گر، جای ثابتی نداشتند. اما با وقوع انقلاب فوریه روسیه در سال ۱۹۱۷ (بهمن ۱۲۹۵ خورشیدی)، جنگلیان شرایط جدیدی را در گیلان پیش روی خود دیدند. اگر چه دولت جدید روسیه هنوز از جنگ اول کناره گیری نکرده و ارتش خود را در ایران و گیلان به عنوان عضوی از کشورهای متفقین نگه داشته بود، اما دولت سویا دموکرات جدید روسیه با غلبه‌ی تفکر منشویکی با انقلاییون جنگل روابط حسن‌ای برقرار کرد و در نتیجه جنگ و گریز جنگلیان با ارتش روسیه‌ی تزاری در گیلان تقریباً متوقف شد. از این رو جنگلیان از بهار سال ۱۲۹۶ خورشیدی برای نخستین بار یک منطقه‌ی آزاد شده در غرب و شرق گیلان به وجود آوردند. کسما و گوراب زرمیخ را به مرکز تشکیلات آموزشی و تبلیغی خود انتخاب کردند و روزنامه‌ی جنگل را در ۲۰ خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی به مدیریت غلامحسین کسمایی (و نه آن گونه که برخی گفته‌اند حسین کسمایی) منتشر کردند.^۱ اما حسین خان کسمایی که این زمان در تهران ساکن بود و شهرتی در مشروطه خواهی و روزنامه نگاری به هم زده بود، بلاfacile خود را مستقیم به مقر جنگلیان در کسما و گوراب زرمیخ رساند و مانند بسیاری از مشروطه خواهان در کنار کوچک خان به فعالیت در تشکیلات جنگل که حالا در منطقه‌ی آزاد شده‌ی کسما و گوراب زرمیخ به وجود آمده بود، در کنار کوچک خان به صورت آزادانه به فعالیت پرداخت. این را حسین خان کسمایی در شماره دوم روزنامه‌ی جنگل (۲۷ خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی) که حالا بعد از آمدن از تهران به مدیر مسئولی روزنامه نیز انتخاب شده بود، با

^۱. لازم است یادآوری کنیم که در شماره‌ی نخست، روزنامه‌ی جنگل تنها یک مدیر داشت و آن غلامحسین کسمایی بود. از شماره‌ی دوم این روزنامه که در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۲۹۶ انتشار یافت، روزنامه را دو مدیر اداره می‌کرد. حسین کسمایی به عنوان «مدیر مسئول» بود و اما غلامحسین کسمایی همچنان به عنوان مدیر روزنامه‌ی جنگل حضور داشت. این روال تا شماره‌ی سیزدهم به تاریخ ۲۴ ذی الحجه سال ۱۳۳۵ قمری برابر ۱۹ مهر ۱۲۹۶ خورشیدی ادامه یافت و از شماره‌ی چهاردهم به تاریخ دوم محرم ۱۳۳۶ برابر ۲۶ مهر ۱۲۹۶ خورشیدی نام حسین کسمایی را دیگر در روزنامه نمی‌بینیم و دو باره همانند شماره‌ی اول، روزنامه‌ی جنگل تنها یک مدیر به نام غلامحسین کسمایی داشت و این روال تا شماره‌ی ۳۱ تداوم یافت (نگاه کنید به روزنامه‌ی جنگل، به کوشش هادی میرزا نژاد موحد و همکار (۱۳۹۷).

نوشته‌ی کوتاهی تحت عنوان «اعتذار» (به مفهوم پوزش و عذر خواهی) اعلام کرده است. او می‌نویسد که: «چند روز قبل که از طهران به رشت معاودت کردم، چون چندین سال بود از یار و دیار، مجبور به مفارقت اختیار کرده بودم، محض تجدید ملاقات، چند روزی در رشت متوقف شدم». او می‌نویسد که اگر چه در رشت با طبقات و عموم و رجال و محترمین ملاقات داشتم، «لیک قلبآ نهایت شرمنده و منفعل بودم که موفق به بازدید نتوانم شد و به واسطه ضيق وقت و عزیمت فوری من به جنگل [در کسما]، این قرض به گردن من خواهد بود» (روزنامه‌ی جنگل، شماره‌ی دوم، سال اول: ۵).



تصویر ۳. دومین شماره‌ی روزنامه‌ی جنگل ۲۷ خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی که در آن غلامحسین کسامی مدیر و حسین خان کسامی مدیر مسئول روزنامه معرفی شده است. این روال تا شماره‌ی سیزدهم روزنامه ادامه یافت. از نکات گفتگی این که او خود را با نام «حسین کسامی» معرفی می‌کرد. کوچک خان نیز همه جا با نام «کوچک جنگلی» امضاء می‌کرد.

پیدا بود که با انتشار روزنامه‌ی جنگل، وجود او به عنوان یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای در تشکیلات جنگل در کنار یار دیرینه اش کوچک خان نیاز بود و او حالا در اواخر خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی و بعد از انتشار اولین شماره‌ی روزنامه‌ی جنگل خود را به جنگل رسانده بود. لازم است یادآوری کنیم که این زمان او عضو رسمي حزب دموکرات ایران شعبه‌ی رشت نیز بود که وارث اجتماعیون عامیون محسوب می‌شد. حضور او در تشکیلات جنگل به باور ما منشاء تغییراتی شد که نویسنده آن را تقابل «سنت» و «مدرنیته» در تشکیلات جنگل نامیده است. او در این تغییرات، کوچک خان را همراه خود داشت و بنابراین در این تقابل، کوچک خان در سویه‌ی مدرن این تشکیلات و در کنار حسین خان کسامی قرار گرفته بود (نگاه کنید به: ناصر عظیمی ۱۳۹۹).

از زمان تشکیل جنبش جنگل در مردادماه ۱۲۹۶ خورشیدی تا بهار ۱۳۰۴ خورشیدی، یک دو قطبی کامل مشخص در گیلان شکل گرفته بود که یک طرف آن دولت اشغال گر روسیه‌ی تزاری و تا حدودی دولت مرکزی و در طرف دیگر جنگلی‌ها قرار داشتند. در این صفت‌بندی مشخص و دو قطبی آشکار، تقریباً تمام مردم گیلان به دلیل رفتار خشن و مداخله‌جویانه و بی‌پرواایی که کنسولگری روسیه و دولت روسیه از دوره‌ی مشروطه در گیلان داشت، در مجموع طرف جنگلی‌ها را گرفته بودند که یک‌تنه و با کمترین امکانات در مقابل این اشغال گری و اقدامات خشن کنسولگری روسیه‌ی تزاری ایستاده بودند. اما حالا با سقوط دولت تزاری روسیه و روی کار آمدن یک دولت میانه‌رو در این کشور پس از انقلاب فوریه و ترک خصوصت‌الیه جنگلی‌ها از جانب دولت جدید روسیه، دیگر موضوع مبارزه با اشغال گری از بهار سال ۱۲۹۶ خورشیدی تقریباً در گیلان در درون تشکیلات جنگل تا حدود زیادی فروکش کرده و حتا منتفی شده بود. دولت ایران نیز آن‌گونه که جنگلی‌ها تحلیل می‌کردند دشمن تلقی نمی‌شد و تشکیلات دولتی نیز به استقرار خود در همان مرکز گیلان اکتفا می‌کرد.

بنابراین در بهار ۱۲۹۶ خورشیدی، ضمن آنکه صفت‌بندی جدیدی از منظر جنگلی‌ها به وجود آمده بود، مواضع سیاسی آن‌ها نیز تغییر کرده و دست کم تا تابستان ۱۲۹۷ خورشیدی مسایل جدیدی در دستور کار جنگلیان در تشکیلات جنگل قرار گرفته بود که پیش‌تر دست کم این مسایل جدید کانونی نبود.^۹ در مقاله‌ای که حسین‌خان کسمایی در شماره ۴ روزنامه‌ی جنگل در تیرماه ۱۲۹۶ خورشیدی، یعنی اندکی پس از آمدن از تهران به کسما، تحت‌عنوان «افسانه پرشور» نوشته، تمام این مواضع جدید و صفت‌بندی نوین را از منظر جنگلی‌ها یا دست کم از منظر بخش مدرن آن که کوچک‌خان نیز در همین جناح قرارداشت، بازتاب داده است (نک: حسین کسمایی، روزنامه جنگل، شماره چهارم، ۱۱ تیرماه ۱۲۹۶). به باور ما این مواضع همان مواضع حزب دموکرات ایران که این زمان به رهبری محمد تدین بود و توسط شعبه‌ی رشت آن نیز پشتیبانی می‌شد.

از این زمان تا یک سال، این تقابل سرانجام به تغییرات وسیعی در تشکیلات جنگل منجر شد که حسین‌خان کسمایی در کنار کوچک‌خان از عوامل اصلی و حتا مسبب آن شمرده شده

^۹. از اواخر تابستان ۱۲۹۷ خورشیدی با اشغال گیلان به دست ارتش انگلیس، موضوع رفع اشغال نزد جنگلیان دوباره موضوع اصلی شد. این بار البته علیه ارتش انگلیس.

است. نویسنده‌ی این سطور گزارش مفصل این تقابل را در کتاب «جنبشی که به انقلاب تبدیل شد» که در سال ۱۳۹۹ انتشار یافته، به تفصیل دست داده و در اینجا نیازی به تکرار مجدد آن نمی‌بیند. اما لازم است روایتی که بهاء الدین املشی که در سویه‌ی جناح سنتی و محافظه‌کارتر تشکیلات جنگلیان در کنار حاج احمد کسمایی ایستاده و انگشت اتهام را در این تغییر و تحولات به سوی حسین خان کسمایی گرفته و در بحث مانیز روش کننده است به اجمال بازگوییم.

بهاء الدین املشی (معروف به میزان) که خود یکی از اعضای اصلی اولیه‌ی جنگلی‌ها و «هیئت اتحاد اسلام» یعنی بنیانگذار جنبش جنگل بود، آن‌گونه که خود می‌گوید، احتمالن در اواسط بهار سال ۱۲۹۷ خورشیدی به عبارتی یک سال پس از استقرار تشکیلات جنگل در کسما و گوراب زرمیخ، در اثر گرفتاری‌های شخصی، دو ماه از کسما و گوراب زرمیخ، یعنی مرکز اصلی تشکیلات در حال تحول جنگلی‌ها، دور بوده و زمانی که پس از دو ماه دوباره به کسما بازمی‌گردد، تحولات بسیاری را در نیروهای اجتماعی و سیاسی و ساختار نهادی تشکیلات جنگلی‌ها مشاهده می‌کند که او آن را «به کلی برخلاف سابق» می‌نامد. از آنجایی که املشی در این زمینه با حاج احمد همنظر نشان می‌دهد، می‌توان گفت که این تحولات به قول او «به کلی برخلاف سابق» همان تحولاتی است که حاج احمد کسمایی هم آن را برنمی‌تاید و روند جنبش جنگل را با آرزوهای اولیه‌ی خود که جد و جهدی فراوان برای سازماندهی آن در کسما داشت، همسو نمی‌دید. املشی با بیان این تغییرات در درون تشکیلات جنگل، به تنه و طعنه‌ای تلغی و گزند از آن یاد می‌کند: «بعد از دو ماه [از اواسط یا اواخر بهار ۱۲۹۷ خ] دوباره به وسیله انوشیروان خان طالش که از طرف جنگل نایب‌الحاکومه لنگرود و رانکوه بود به کسما احضار شدم و وضع کسما را به کلی برخلاف سابق دیدم. جمعی مردم خلق‌الساعه، فرزندان روز که در همه‌ی زمان، دور دیگ آش پخته جمع می‌شوند و پزندگان اش را گرفته و محروم می‌کنند. در کسما و گوراب زرمیخ (دو مرکز نفوذ حاج احمد و میرزا کوچک) جمع شده، سنگ محبت میرزا کوچک و دسته دیگر سنگ محبت حاج احمد را روی دل پر از محبت خود می‌کویندند. از آن‌جمله میرزا حسین خان کسمایی آزادی‌خواه دوره اول مشروطیت که با دعوت و صلووات و سلام وارد جنگل شد. این دسته تازه‌وارد و تقسیم‌بندی

آنها مرا به یقین و ادار نمود که این مخصوصاً از طرف متنفذین رشتِ مقیم تهران مأموریت دارند که بهوسیله نفاق، جنگل را منحل نمایند. اول به جمله «هیئت اتحاد اسلام» ایراد نموده و ایراد لفظی گرفتند و چند نفر آخوند و سیدی که در رأس سیاست جنگل بودند [را] مسخره کردند. بالاخره به خیال خود به اصلاح بزرگی نایل، جمله «هیئت اتحاد اسلام» را تبدیل به جمله «کمیته اتحاد اسلام» نمودند و گفتند دنیای تازه، دیگر افکار کهنه را نمی‌پسند، سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر. این دسته، آنقدر حرف‌های ابله‌پسند و سامعه‌فریب زدند تا مردان ساده و بسیط افراد جنگل بالاخره، کلمه «کمیته» را به خواطر [به خاطر] متجددین و «اسلام» را برای خاطر ما کهنه پرستان باقی گذاشتند» (املشی، ۱۳۵۲: ۲۲۳) همه جا تاکید از ماست).

گفته‌های بهاءالدین املشی به اندازه‌ی کافی گویاست و نشان می‌دهد تحولی که املشی آن را از چشم «متنفذین رشتِ مقیم تهران» که به مأموریت حسین خان کسمایی می‌بیند، چه نوع تحولی در تشکیلات جنگل است. او روشن می‌کند که در رأس این تقابل، حسین خان کسمایی را بیش از دیگران مؤثر و مقصو می‌داند. اما از کوچک خان که در راس این جریان قرار داشت سخنی به میان نمی‌آورد و طوری وانمود می‌کند که گویا در این تغییر و تحولات حسین خان کسمایی همه کاره بوده و کوچک خان را به دنبال خود می‌کشید. املشی به خوبی می‌داند که حمله به کوچک خان برایش هزینه‌ی فراوان دارد. از این رو فقط روی حسین خان کسمایی متمرکز شده و به او که نزدیک ترین فرد به کوچک خان است، حمله می‌کند. اما ما می‌دانیم که این زمان کوچک خان از منظر گوناگون از اقدامات حاجی احمد در تشکیلات جنگل نگران بود. به عنوان یک نمونه گویا حاجی احمد وقتی دید که در طول سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ خورشیدی یعنی زمانی که تشکیلات جنگل در کسما و گوراب زرمیخ استقرار یافته بود، جریان جنگل به تدریج با حضور مشروطه خواهان سکولار و رادیکال روز به روز به سمت سوی خاصی هدایت می‌شود، او نیز شروع کرد به آوردن افراد سنتی به جنگل تا جناح خود را در تشکیلات جنگل تقویت کند. در همین راستا بود که یک بار کوچک خان متوجه شد که حاج احمد کسمایی، مجتهد معروف گیلان سید محمود روحانی داماد حاج ملا محمد خمامی و گروهی دیگر از روحانیون سنتی را به کسما دعوت

کرده است. کوچک خان از دیدن این افراد سخت برآشته و به حاج احمد گفته بود: « حاج آقا، آخوند بازی را ول کن. اینجا دربار شاه سلطان حسین نیست»[!] (صادق مهرنوش ۱۳۹۸: ۱۵۹). بنابراین حمله‌ی املشی به تنها حسین خان کسمایی به طور مشخص یک تاکتیک بوده و خود نیز می‌دانست که کوچک خان و حسین خان کسمایی به صورت متحد جریان مدرن تشکیلات جنگل را هدایت می‌کردند^{۱۰}.

چنان که گفته شد، این زمان حسین خان کسمایی عضو حزب دموکرات ایران بود. حسین جودت که خود این زمان در رشت مسئول کمیته‌ی حزب دموکرات ایران بود می‌نویسد که پس از پیروزی‌های اولیه‌ی جنگل‌ها بر روسیه‌ی تزاری: «عددۀ زیادی از روشنفکران و آزادی‌طلبان به جنگل علاوه‌مند شدند. از جمله کمیته‌ی [حزب] دموکرات رشت بود که به پیروی از دموکرات‌های مرکز، می‌بایستی با هر جنبشی که منجر به نجات ایران می‌شد همراهی کنند. کانون جنگل نیز در آن هنگام جنبشی برای خلاصی از زیر بار استبداد روس‌های تزاری و انگلیسی‌های استعمارگر بود. اعضای کمیته‌ی دموکرات در رشت عبارت بودند از میرزا علی‌آقا چائیچی، نعمت‌زاده، میرزا علی‌اکبر نهادنی[پدر هوشنگ نهادنی]، **میرزا حسین خان کسمایی** و میرزا محمد علی‌خان پیربازاری و عمید‌الملک. روزنامۀ ارگان کمیته‌ی مذکور [در رشت] روزنامۀ «بیداری» بود که امتیاز آن را نویسنده [حسین جودت] بر عهده داشت» (جودت، ۱۳۵۰: ۵۱-۵۲ تاکید از ماست).

در هر حال چنان که می‌دانیم، این تقابل بین دو جناح تشکیلات جنگل سرانجام شش ماه بعد در اسفند ۱۲۹۷ خورشیدی به جدایی حاج احمد کسمایی انجامید و تشکیلات جنگلی‌ها به رهبری کوچک خان و احسان‌الله خان و خالوقربان مجبور شدند از فومنات به مرکزیت کسما و گوراب زرمیخ برچیده و دست به یک راهپیمایی بی سرانجام بزنند که در نهایت با تسلیم شدن دکتر حشمت و بازگشت پراکنده‌ی جنگلیان به آلیان فومن، مرکز تشکیلات

^{۱۰}. کوچک خان، املشی را نیز در جناح حاجی احمد می‌دید. به عنوان مثال نگاه کنید به شرح برخورد غیر معمول کوچک خان با املشی در شهر املش، هنگام فرار از فومنات و راهپیمایی به سوی تنکابن (ناصر عظیمی ۱۳۹۹: ۱۴۱).

جنگل نیز از کسما - گوراب زرمیخ به زیده و کیش دره یعنی روستاهای زیر اقتدار حسن خان آلیانی که این زمان رئیس ایل آلیان نیز بود، انتقال یابد.

حسین خان کسمایی در کنار کوچک خان بعد از تسلیم حاجی احمد

صادق کوچکپور در گزارشی که از مراسم نوروز سال ۱۲۹۸ خورشیدی یعنی اند کی پس از تسلیم شدن حاج احمد و حدود دو هفته قبل از آغاز راهپیمایی جنگلیان از فومنات به شرق گیلان به دست داده، نشان می دهد که حسین خان کسمایی به قول بهاء الدین امشی در مرکز و کانون این تحولات قرار داشت. ما می دانیم حسین خان کسمایی از اعضای برجسته ای اجتماعیون عامیون و کمیته ای ستار در گیلان و این زمان عضو حزب دموکرات ایران بود. ما همچنین می دانیم که او این زمان پس از اقامت چند سالی از فرانسه به ایران بازگشته بود و سخت بیش از پیش تحت تاثیر انقلاب فرانسه قرار داشت. او در مراسم رژه ای مجاهدین جنگل از مقابل کوچک خان در گوراب زرمیخ، که در روز عید سال ۱۲۹۸ خورشیدی، (یعنی حدود بیست روز پس از توافق حاج احمد با وثوق الدوله برای تسلیم و کناره گیری کامل او از تشکیلات جنگل) بر گزارشده بود، شرکت داشت و سخنران اصلی بود. صادق کوچکپور می نویسد که: «فروردين ماه ۱۲۹۸ در روز عید، میرزا کوچک همه نظامیان را در هر نقطه ای [از فومنات] که بودند به عنوان سلام روز عید در گوراب زرمیخ [ونه کسما] احضار کرد. من هم که فرمانده گروهان سوم و مامور در فومن بودم، شب عید از فومن حرکت و صبح روز عید در گوراب زرمیخ حاضر شدم. در محوطه سربازخانه که مساحت آن ۳۰ هکتار مترازو بود، نظامیان از پیاده و توپخانه و سواره، صف کشیدند. ابتدا میرزا، سان دید. بعد رژه آغاز شد. عموم نظامیان از برابر میرزا کوچک خان رژه رفتند. پس از رژه، میرزا به هر یک از سربازان یک سکه ۵ ریالی عیدی داد. بعد میرزا حسین خان کسمایی نطق غرایی ایراد کرد و وعده داد که در سال جدید [سال ۱۲۹۸ خورشیدی] فصل تازه‌ای در تاریخ جنگل باز خواهد شد و با کمک سایر هموطنان، پیشوی‌های تازه‌ای آغاز خواهیم کرد. [در این موقع] نظامیان هورایی ممتد کشیدند و مقارن دو بعد از ظهر این مراسم پایان یافت و هر یک از [نظامیان] به جایگاه‌های خود عودت نمودند» (کوچکپور ۱۳۶۹: ۱۷). این سخنرانی در حضور کوچک خان و اعلام برنامه ای جنگلیان در سال جدید ۱۲۹۸ خورشیدی) و وعده ای کمک سایر هموطنان از جانب او که به قول کسمایی قرار بود فصل تازه ای در تاریخ جنگل آغاز شود و آن هم پس از این که حاج احمد کسمایی از تشکیلات جنگل جدا شده، بسیار معنی دار بود. او وعده می داد

که در سال جدید و در غیاب بخش سنتی جنگل قرار است فصل نوینی در تاریخ جنگل با کمک سایر هموطنان آغاز شود. به نظر می‌رسید که او در نظر داشت تا جنبش جنگل را از خصلت محلی آن بیرون آورده و با پایتحت و نیروهای اجتماعی آن همسو کند و گویی کوچک خان او را سخنگوی این زمانِ جنبش جنگل منصوب کرده بود. ما می‌دانیم که دو هفته بعد، جنگلیان در غیاب حاج احمد کسمایی و فشار دولت و ارتش انگلیس و حملات پی در پی زمینی و هوایی، مجبور شدند که فومنات را ترک گویند و به شرق گیلان بروند و در نتیجه تشکیلات جنگلیان در فومنات فرو پاشید. اما جنگلیان در مسیر فرار خود روز ۱۳ فروردین از فومنات یک چند در «سقالکسر» (سالکسار) یعنی روستای حسین خان کسمایی به احتمال به میزبانی او توقف کردند: «...شب را در شفت توقف کردیم. نزدیک صبح از شفت به سقالکسر حرکت کردیم. یک روز آن جا بودیم و بعد شب از دامنه کوه‌ها به طرف شاقاجی رفیم...» (کوچکپور، پیشین: ۱۸).

از همین تاریخ دیگر از کسمایی خبر نداریم. به گفته‌ی فرزندش جهانگیر کسمایی «پس از انتشار هشت شماره از روزنامه جنگل و اطلاع بر فقدان وسایل پیشرفت برای جنگلیان و سستی و عدم حسن نیست بعضی از اطرافیان مرحوم میرزا، از جنگل خارج و در رشت مقیم شد (جهانگیر کسمایی: ۱۳۲۶: ۷۵). جهانگیر کسمایی در این گفته چندان بر صواب نیست و این که حسین خان کسمایی در انتشار هشت شمار از روزنامه ای جنگل مشارکت داشته گویای آن است که او حتا در یادداشت خود برای مجله‌ی یادگار گوشی هم به روزنامه‌ی جنگل نینداخته که در آن پدرش از شماره‌ی دوم تا شماره‌ی سیزدهم مدیر مسئول روزنامه بوده و نه در هشت شماره. پیداست که او به تصور خود می‌خواهد برای حسین خان کسمایی در جدایی از جنگل دلایل ویژه‌ی خود را ارائه کند. اما واقعیت این است که حسین خان کسمایی از پاییز ۱۲۹۶ خورشیدی که دیگر مدیر مسئولی روزنامه را وانهاده بود، همچنان در تشکیلات جنگل تا آغاز بهار ۱۲۹۸ خورشیدی که راهپیمایی جنگلیان از فومنات به سوی شرق گیلان آغاز شد، او در کنار کوچک خان بود. اما با شروع راهپیمایی ناگزیر و بی سرانجام جنگلیان از غرب گیلان به سوی شرق گیلان، حسین خان کسمایی از همراهی با کوچک خان باز ماند. این زمان حسین خان کسمایی دیگر چریک نبود که از همراهی با مجاهدین برای راهپیمایی بزرگ و طاقت فرسا که چشم اندازی نیز برای آن متصور نبود (و واقعیت نیز همین را نشان داد) به طرف شرق گیلان همراهی کند. به ویژه این که این زمان سن او نیز به ۶۰ سال نزدیک می‌شد و از درد کلیه نیز رنج می‌برد. پیدا بود که عدم همراهی او با فرار مجاهدین جنگل از غرب گیلان به شرق گیلان به معنی جدایی او از کوچک خان نبود. از این رو پس از پیروزی انقلاب جنگل در ۱۴ خرداد

۱۲۹۹ خورشیدی، از حضور او در رشت خبر داریم که از موضع کوچک خان در مقابل احسان الله خان و بلشویک‌ها دفاع می‌کرد و همراه و هم پای کوچک خان بود (به این نکته بازخواهیم گشت).

محفل شعر و ادب حسین خان کسمایی و کوچک خان در گوراب زرمیخ

دست کم می‌دانیم که از خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی که حسین خان کسمایی به تشکیلات جنگلیان در کسما و گوراب زرمیخ پیوست، او تا فروردین ۱۲۹۸ در فومنات در کنار کوچک خان در تشکیلات جنگل حضور داشته و چنان که گفته شد با همکاری و همسویی کوچک خان، منشاء تغییرات بزرگی در تشکیلات جنگل بوده و بهاءالدین املشی نیز از تنها کسی که به طور مشخص در تغییر و تحولات تشکیلات جنگل در این زمان می‌برد، حسین خان کسمایی است که به اعتقاد او در پشت این تغییرات بوده است.

سعده‌الله درویش که آن‌زمان در گوراب زرمیخ حضور داشته، تأیید می‌کند که حسین خان کسمایی و کوچک خان در گوراب زرمیخ همیشه باهم بودند. گفتنی آن که این گفته‌ی درویش مشخص می‌کند که حسین خان کسمایی و کوچک خان در این زمان در روستای گوراب زرمیخ و نه در کسما که محل استقرار و نفوذ حاج احمد کسمایی بود، مستقر شده بودند. به گفته‌ی درویش، آنها در اقامتگاهی در روستای گوراب زرمیخ (که به باور ما در تقابل با کسما یعنی مقر و اقامتگاه حاج احمد کسمایی فعال بود)، به‌هنگام فراغت در اتاق کوچکی که برای خود فراهم کرده بودند، محفل شعر و ادب ترتیب داده و به‌ویژه شعرهای حماسی فردوسی را می‌خواندند. چنان‌که می‌دانیم خود کوچک خان هم به شعر علاقه‌ی بسیاری داشت و گفته‌اند که او اشعار زیادی از شاعران ایرانی به‌خاطر داشت و در نوشته‌هایی هم که از او در دست است، از اشعار شاعران ایرانی زیاد استفاده کرده است. بنابراین می‌توان گفت که همبستگی بین آنها، هم ریشه‌های عقیدتی و مبارزاتی و هم ریشه‌های فرهنگی داشت: «مرحوم میرزا حسین خان کسمایی در گوراب زرمیخ در اتاق کوچکی که در طبقه دوم در زاویه شرق عمارت واقع بود منزل داشتند. مردی بود خوش‌محاوره و بیانات شیرین و دلنشیز داشت. حقیقتاً از بیانات ایشان هر شنوندۀ باذوقی لذت می‌برد. روزی را به‌یاد دارم که خالو قربان برای ملاقات مرحوم میرزا آمده بود. موقعی رسید که مرحوم میرزا در اتاق مرحوم میرزا حسین کسمایی بودند. مستقیم [به] آنجا آمد. من هم در همان موقع در اتاق میرزا حسین خان [بودم] و از بیانات دلپذیر مرحوم میرزا [کوچک خان] و مرحوم میرزا حسین خان کسمایی لذت می‌بردم...» (درویش، ۱۳۷۹: ۷۴-۷۵). درویش می‌نویسند که آن‌ها: «مخصوصاً به شاهنامه فردوسی

و خواندن آن علاقه فراوان داشتند و برای تهییج و سلحشوری افراد نظامی به کرات در بیتاله[!] بودند که شاهنامه خوانده می شد» (درویش، ۱۳۷۹: ۷۵).

این گفته و نشانه‌ی دقیقی که سعدالله درویش می دهد، نشانگر آن است که آنان تا چه اندازه به هم نزدیک بودند و بنابراین در اتخاذ هر تصمیمی با هم مشارکت و مشورت می کردند. این گفته‌ی بهاء الدین املشی که تنها حسین خان کسمایی را مقصر آن تغییر و تحولات در تشکیلات جنگل می داند بدان معنی است که نمی خواهد و در واقع به دلیل ملاحظاتی نمی تواند کوچک خان را حتا همسو با آن تحولات نام ببرد چه برسد به یکی از مسیبان آن.

حسین خان کسمایی پس از انقلاب جنگل

وقتی از «انقلاب جنگل» در این بررسی سخن گفته می شود، منظور ما دوره‌ای از جنبش و انقلاب جنگل است که پس از راهپیمایی جنگلیان به رهبری کوچک خان و دیگر رهبران جنگل از فومنات به شهر رشت در ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی انجام شد و در پی آن رشت و گیلان از حدود ماسال تا کلاچای به دست انقلایيون جنگل افتاد و دو روز بعد با انتشار اعلامیه‌ای در گیلان یک رژیم جمهوری اعلام شد. این دوره‌ای است که به باور ما، جنبش جنگل به انقلاب جنگل تبدیل شد و هدف‌های محوری آن دیگر رفع اشغال نبود که در دوره‌ی پیش از ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ در دستور کار اصلی جنبش جنگل قرار داشت.

چنان که پیش تر نیز گفته شد از حسین خان کسمایی پس از راهپیمایی بزرگ جنگلیان از غرب به شرق گیلان و فروپاشی تشکیلات جنگلیان در کسما و گوراب زرمیخ در فروردین ۱۲۹۸ خورشیدی اطلاع دقیقی نداریم و در واقع هیچ اطلاعی نداریم. به گفته‌ی فرزندش، گویا «به مدد آخرین حصه‌ای که از میراث پدری برای او [در سفالکسر] باقی بود به زراعت، ایام میگذراند... ولی در رشت مقیم شد» (جهانگیر کسمایی ۱۳۲۶: ۷۵). نمی دانیم این گفته تا چه اندازه مستند است. این حال به طور دقیق می دانیم که پس از پیروزی انقلاب جنگل در ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ خورشیدی، او در رشت حضور داشته است.

برخوردهای افراطی جناح بشویکی و احسان الله خان در همان اوایل انقلاب جنگل، سبب شده بود تا او به عنوان عضو سابق از حزب دموکرات ایران شعبه‌ی رشت که این زمان وارث اجتماعیون عامیون ایران بود در حمایت از کوچک خان به مقابله برخیزد. یقیکیان می‌نویسد که در همین ماه اول انقلاب جنگل (به احتمال در اوخر خرداد یا اوایل تیر ماه ۱۲۹۹ خورشیدی)

که فعالیت بلشویک‌ها افزایش یافته بود: «روزی مرحوم حسین خان کسمایی که یکی از شهیرترین پیشوایان انقلاب مشروطه بود، عده‌ای از دوستانش را در منزل خود [در رشت] جمع کرد. من هم یکی از دعوت شدگان بودم. پس از صرف چای، مشارالیه نطق مفصلی درباره اوضاع سیاسی و اقتصادی و تجاری گیلان و ضعف دولت میرزا کوچک خان و عملیات و تبلیغات اشتراکیون نموده و پیشنهاد کرد که برای تقویت دولت میرزا کوچک و جلوگیری از ازدیاد نفوذ اشتراکیون، شعبه حزب دموکرات ایران را تشکیل داده و وارد کارزار سیاسی بشویم... حسین خان چندین جلسه‌ی دیگر نیز در منزل خود تشکیل داد، ولی موفق به تشکیل کمیته‌ی حزب دموکرات نگردید» (یقیکیان، ۱۳۸۶: ۱۳۷).^{۱۱} اگر این گفته‌ی یقیکیان درست باشد (که هیچ سندی در رد آن نداریم)، کوشش‌های حسین خان کسمایی در حمایت از کوچک خان و برای مقابله با جناح بلشویکی انقلاب نباید از چشم و نظر آنان مخفی بوده باشد. چند ماهی بعد از این جلسات است که مرگ تراژیک و پر ابهام او بعد از فرار از رشت، اتفاق افتاده است (به این نکته بازخواهیم گشت).

رابطه‌ی «پری و غول»!

چنان که تا کنون دیدیم، رابطه‌ی حسین خان کسمایی با کوچک خان از آغاز مشروطه تا پایان زندگی حسین خان کسمایی رابطه‌ای پایدار و دوستی نزدیک بوده است. خود حسین خان کسمایی این رابطه را به رابطه «پری» با «غول» تشبیه کرده است! کسمایی در شعری که به نظر می‌رسد در سال ۱۲۹۷ و پس از تحولاتی که در تشکیلات جنگل در تابستان این سال روی داد، سروده، ضمن حمله به حاج احمد کسمایی، از جمله می‌نویسد:

«بشو او ریشا بگو، کار که بی پول نوبوخره (برو به آن ریش بگو که کار بی پول نمیشه)».^{۱۲}

^{۱۱}. حزب دموکرات ایران (اجتماعیون عامیون سابق) از احزاب سیاسی دوره‌ی مشروطه در ایران بود که به دست مشروطه‌خواهان رادیکال تأسیس شد. سیدحسن تقی‌زاده، ابراهیم حکیمی، محمدتقی بهار، حسینقلی خان نواب، سلیمان میرزا اسکندری، وحیدالملک، سیدمحمد رضامساوات و شیخ محمد خیابانی از رهبران حزب دموکرات ایران در این زمان بودند.

^{۱۲}. به گفته‌ی کوچک خان، مسئول امور مالی جنگلیان در کسما، حاجی احمد بود. در همین رابطه کوچک خان به ابوالقاسم کسمایی گفته بود: «... در پول هم، من به هیچ وجه دخالت نمی‌کنم. وجوهات که عبارت از مالیه باشد با خود حاجی احمد است» (ابوالقاسم کسمایی ۱۳۸۰: ۶۹). به نظر می‌رسد که حاج احمد به عنوان مسئول امور مالی جنگل، در دادن هزینه‌ی فعالیت‌های کوچک خان و حسین خان کسمایی در گوراب زرمیخ، در این زمان با توجه به اختلافات بین رهبران مستقر در این دو روستا، امساك به خرج می‌داد.

آبه جه، چاه او سادن، بی دو خالی دول نوبو خه) برداشت آب از چاه بدون دلو نمیشه). مردمان، مرا گوییدی تو میرزا آمرا چکنی؟ (مردم به من می گویند که تو چرا همراه کوچک خانی؟). بگو او احمقانه، پری که بی غول نوبو خه) (بگو به آن احمق ها که پری بدون غول نمیشه).

در جستجوی مفهوم دقیق این بیت از شعر حسین خان کسمایی و به ویژه این که او چه منظوری از این شعر در رابطه‌ی خود با کوچک خان به دست می دهد، نویسنده با سه تن از شاعران و پژوهشگران ادبیات و شعر گیلکی مصاحبه کرد و نظر آنان را در خواست نمود تا در مورد این بیت از شعر حسین خان کسمایی و تعریف این رابطه (رابطه‌ی پری و غول)، نویسنده و خوانندگان این مقاله را با نظرات صائب شان روشن کنند. دوست ارجمند آقای

محمد تقی پور جكتاجی نوشت:

«در مورد این دو سه بیت حکم کلی صادر کردن بگمانم کار آسانی نیست. میرزا حسین خان را اگر در کسوت یک شاعر انقلابی بینیم، با توجه به داده‌های شعر مورد بحث، باید گفت که این شعر راوی یک واقعه تاریخی است که به ثلیث سیاست حاج احمد و کوچک خان و خودش برمی گردد. اما در این شعر، کوچک خان و حسین خان، کدام یک پری و کدام یک غول است؟ لابد میرزا به خاطر هیئت و هیبت جنگلی اش حتماً غول است و خودش پری!

اگر منظور از آن ریشو، حاج احمد کسمایی باشد که نمی داند چاره کار پیش برد یک جنبش انقلابی پول است؛ که بیچاره تمام پول و ثروتش را خرج این راه کرد! این شعر در عین سادگی پر از ایهام است. باید فرصتی داد تا شاعر را از منظر یک روزنامه نگار منتقد اجتماعی هم زیر نظر بگیریم. دوره‌ای که میرزاها، ریش دارها و حاجی‌های زمانه بر گرده بخشی از مردم محروم سوار بودند و در بلبشوی دوران، تاخت و تاز می کردند. به عبارت دیگر این میرزا با میرزا ما یکی نیست و فرق دارد و داستان غول و پری چیز دیگر و جور دیگری است. لااقل من چنین تصویری دارم».

دوست ارجمند دیگر رحیم چراغی شاعر و پژوهشگر ادبیات و شعر گیلکی نیز با اشاره به دو بیت نخست این شعر کسمایی که در بالا آمد، ابراز نمودند:

«این آغاز شعری است که مصروعی از آن زبان‌زد گیلکان در یک سده‌ی گذشته شده است: «پول بشو کوتربشو ای وای می کُوتربزاکان».

پرسش این است که منظور میرزا حسین خان کسمایی از پری و غول و تعریفی که از رابطه‌ی خود و کوچک خان ارائه می دهد چیست؟ شعر برخلاف ساخت ظاهری خود،

موضوعی را روایت می‌کند. دریافتن این موضوع به پاسخ پرسش بالا کمک می‌کند. زنده‌یاد ابراهیم فخرایی، شعر کسمایی را بدون توضیحی در گزیده‌ی ادبیات گیلکی (انتشار در سال ۱۳۵۸) آورده است. دریافت مخاطب و پژوهشگر از آن، به رابطه‌ی کسمایی و میرزا کوچک می‌رسد؛ که به تیرگی و تنفس گراییده است! در صورتی که، رابطه‌ی کسمایی و میرزا، از دوره‌ی مشروطه دوسویه و دوستانه بوده است. فخرایی در گردآوری شعرهای کسمایی و انتشار آن در مجله‌ی فروغ (۱۳۰۶)، برای برخی شعرها و از جمله این شعر، توضیحاتی ارائه کرده است. از جمله، در پایان شعر نوشته است: «... چون افتخار این ظفرمندی مرهون جانفشنایهای مرحوم کوچک جنگلی گردیده بود، موقعیت محظوظ وی بر دیگران گران آمده و هر کس در صدد برآمده و جاهت و محبویتی برای خویش احراز کند از آن جمله حاجی احمد کسمایی بوده است که بیشتر از دیگران اصرار می‌ورزید و شاعر قید [حسین خان کسمایی] او را به یالانچی و مرحوم کوچک جنگلی را به رسیمان باز تشبیه کرده است». از اینجا شخص می‌گردد که، شاعر، شعر را از زبان حاجی احمد کسمایی روایت می‌کند: « بشو او رسیا بگو، اشاره و پیام حاجی احمد به و برای میرزا (پری)، به زعم حاجی احمد، خود او (حاجی احمد کسمایی) سست و غول»، میرزا کوچک خان جنگلی. کوچک خان در روایت اعتراضی حاجی احمد، «لافندباز» (بندبار) و پهلوان میدان نمایش است و، موقعیت حاجی احمد به وضعیت «یالانچی»، دلچک و مقلد همان میدان، تنزل پیدا می‌کند. ظاهرًا میرزا حسین خان کسمایی، پس از این بیت و از بیت «سیلی آمرا نتانی سرخا کودن ...» [با سیلی نمی توانی سرخ کنی]، وارد متن می‌شود و، به بیش و نگاه تقابلی حاجی احمد کسمایی پاسخ می‌گوید.

بدین ترتیب نظر آقای رحیم چراغی با ارجاع به نظر فخرایی این است که حسین خان کسمایی، رابطه‌ی پری و غول را از دید حاج احمد گفته است و بنابراین در این شعر، پری همان حاج احمد و غول کوچک خان است.

دوست گرانقدر دیگر، محسن آریاپاد شاعر و پژوهشگر ادبیات و شعر گیلکی هم در خصوص این بیت از شعر حسین خان کسمایی به نویسنده نوشت:

«شعرهای زنده‌یاد میرزا حسین خان کسمایی، از نوع آفرینه‌های سمت و سودارانه است. این بیت مورد نظر در منظومه ای آمده که از نمونه شعرهای روشنگرانه‌ی کنایی و طعنه‌آمیز آن شاعر دانشمند است که در محتوای آن سروده، به چند نفر از نزدیکان و اعضای جنبش

جنگل، که نقش اختلاف اندازی و فتنه‌گری داشتند، رو شنگرانه، در پو شش کنایه، هشدار داده است. در مصريع دوم بیت دوم هم، پیام عمومی می‌دهد به نادان‌ها، مبنی بر این که: اجتماع، بدون غول(دیو) و (پری)، معنا ندارد. چون برخی از باشندگان کره‌ی خاک، از جمله مسلمانان، بر این باورند که موجودات کره‌ی زمین، چهار دسته‌اند: انسان ۲- غول(دیو) ۳- جن ۴- پری.

از سه نمونه‌ی اخیر الذکر، (غول‌ها)، پست ترین موجودات و (پری‌ها)، بهترین نمونه‌اند. و پیام شاعر، در پوشش استعاره‌ها، در وجه هشدار، اینست که اگر «میرزا کوچک خان» پری‌اندیشانه گام برمی‌دارد، شاعر پیام‌دهنده [حسین خان کسمایی]، غول است و جنس متعارض دارد (یعنی خود را به صورت آیرونزیک، دیو، معرفی می‌کند). و به پدیده‌ی (هشدار)، وجاهت جزئی می‌دهد. از شعرهای به‌ظاهر ساده‌ی «میرزا حسین خان»، نمی‌توان سرسری و بدون سفیدخوانی، گذشت.

پیداست از منظرهای دیگری هم می‌توان به این شعر کسمایی نگریست و منظورش را از این رابطه تبیین کرد. اما آن‌چه از نظر نویسنده‌ی این سطور از این شعر آشکار است این است که حسین خان کسمایی رابطه‌ی خود با کوچک خان را وثیق و جدانشدنی معرفی کرده و از این که دیگران این رابطه را زیر پرسش گرفته‌اند با خشم و خروش پاسخ گفته است.

مرگ تراژیک و پر ابهام کسمایی به هنگام ویرانی شهر رشت

چنان که گفته شد تنها خبری که از حسین خان کسمایی از طرف یقیکیان بعد از پیروزی انقلاب جنگل در ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ به دست داده شده، این بود که او در رشت در تدارک تشکیل «حزب دموکرات ایران» شعبه‌ی رشت برای مبارزه با تندروی‌های جناح دیگر جنگلیان بوده است. اما به نظر می‌رسد پس از رفتن کوچک خان از رشت به فومنات در ۱۸ تیرماه ۱۲۹۹ خورشیدی در اعتراض به اقدامات تندروانه‌ی جناح بلشویکی انقلاب جنگل، کسمایی بیش از پیش تنها شده و در شرایط دشواری قرار گرفته بود. می‌دانیم که تنش‌ها از این زمان در شهر رشت بین هواداران باقی مانده‌ی کوچک خان به ویژه با هواداران احسان الله خان و حزب کمونیست ایران به رهبری آوتیس سلطانزاده که در تدارک گرفتن تمام قدرت بودند، بالا گرفت. سرانجام چنان که می‌دانیم با روی کار آمدن دولت به رهبری احسان الله خان و برکناری رسمی کوچک خان از کمیسری

انقلاب جنگل و جانشین شدن آن که در ۹ مرداد ۱۲۹۹ در رشت صورت گرفت، رشت به تدریج دستخوش حوادث خونینی شد. انقلاب جنگل که رهبر کاریزماتیک خود کوچک خان را در رشت از دست داده بود، از این زمان به حوادث ناخواسته و خونباری سوق داده شد. نخست در کمتر از یک هفته بعد، بازار رشت در روز ۱۵ مرداد ۱۲۹۹ آتش گرفت و به کلی سوخت. این مصیبت بزرگی برای تمام شهر و ضربه‌ی روحی بزرگی به ساکنانش به ویژه بازاریان به خاطر نابودی قلب اقتصاد این زمان یک شهر تجاری مدرن وارد کرد و همچنین به صورت آنی، دسترسی به مواد غذایی و دیگر کالاهای را دشوارتر نمود. دو هفته بعد از آن در ۲۹ مرداد ۱۲۹۹، رشت در غیاب کوچک خان در حمله‌ای برق آسا و بدون آن که نیروهای تحت رهبری دولت احسان الله خان و هم پیمانانش بتوانند عکس العملی مناسب داشته باشند، توسط قراقوان دولتی به تصرف درآمد و رهبران دولت انقلابی به همراه ارتضی سرخ مستقر در رشت به ناگزیر به انزلی عقب نشستند ولی دو روز بعد با جنگ و گریز و بمباران ارتضی سرخ در اول شهریور دوباره بازگشتند و رشت را از دست قوای دولتی پس گرفتند. مردم رشت که از قوای دولتی استقبال کرده بودند از پیام انتقام جویی از انقلابیون، همراه با عقب نشینی قوای دولتی و خروج آنان از رشت، سراسیمه دست به فرار گستردند از شهر زدند و در این فرار، گروه زیادی از آنان به روستاهای اطراف شهر رشت و بقیه به طرف قزوین و تهران فرار کردند. گفته می‌شود که دو سوم جمعیت ۶۰ هزار نفری رشت سراسیمه از شهر فرار کرده بودند. این فاجعه‌ای بزرگ برای شهر بود. انقلابیون که از انزلی بازگشته بودند، حدود یک ماه یعنی در تمام ماه شهریور، رشت را در اختیار خود داشتند. اما دوباره قراقوان دولتی در ۳۰ شهریور بازگشتند و شهر را با جنگ و جدالی سخت دوباره از دست انقلابیون رشت بازپس گرفتند و دوباره همان داستان حمله‌ای اول تکرار شد و انقلابیون به طرف انزلی عقب نشسته و پس از یک ماه یعنی در ۳۰ مهر و پس از بمباران‌های شدید شهر بین ارتضی سرخ و قوای انگلیسی به پشتیبانی از دو طرف و بر جای گذاشتن ویرانی‌های وسیع در شهر رشت، دوباره شهر به دست انقلابیون جناح بشویکی پس گرفته شد. این بار نیز ساکنان باقی مانده و بازگشته به شهر، پس از خروج قوای دولتی، دست به فرار به اطراف شهر رشت و به سوی قزوین و تهران زدند.^{۱۳} به نظر می‌رسد که حسین خان کسمایی در طی همین حوادث خونینی که شهر را پرآشوب و ویران کرده و همه چیز تحت الشاعع جنگ و کشتار و ویرانگری قرار داشت و کوچک خان یار دیرینش نیز فرار کرده و در جای

^{۱۳}. عین السلطنه که این زمان در شهر قزوین بوده، وضعیت تاسف بار فراریان رشت به قزوین از حمله‌ای اول و دوم را در یادداشت‌های روزانه‌ی خود به تفصیل توضیح داده است(عین السلطنه، ج ۷، ۱۳۷۴: ۵۷۰۲ – ۵۷۳۳).

دوری از فومنات مستقر شده بود، فوت کرده است. زیرا معتقدیم که در چین شرایطِ غوغای هیاهو بود که هیچ خبر دقیقی از تاریخ درگذشت او به دست داده نشده است. حتاً فرزند او جهانگیر کسمایی فقط می‌نویسد که: «به سن ۵۴ [سالگی] در تابستان ۱۲۹۹ شمسی در رشت درگذشت»^{۱۴} (جهانگیر کسمایی ۱۳۲۶: ۷۵).

ابراهیم فخرایی در یک روایت مغوش از حمله‌ی «کردهای مسلح خالو قربان»^{۱۵} که منجر به مهاجرت کسمایی به تهران شده، می‌نویسد: «در مهاجمة کردهای مسلح خالو قربان به رشت، همراه مهاجرین گیلانی به تهران رفت و در مدرسه صدر[?] بیتوه کرد و او را مکرر دیدند که با یک عبای نازک تابستانی و گیوه در تهران راه می‌رود... در پایان عمر، در مزرعه شخصیش واقع در سقالک سر شفت می‌زیست و به سال ۱۲۹۹ ه. ش در رشت به مرض کلیه در سن ۵۹ سالگی درگذشت و با تجلیل فراوان[!] در جوار بقعه سلیمان داراب مدفون شد» (فخرایی ۱۳۷۱: ۲۶۴ – ۲۶۵). فخرایی مشخص نمی‌کند که در کدام حمله‌ی انقلابیون به رشت، او از شهر فرار کرده و به تهران رفته است. در حمله‌ی اول یا حمله‌ی دوم؟ فقط او از حمله‌ی کردهای مسلح خالو قربان یاد می‌کند. اما عین السلطنه که حسین خان کسمایی را می‌شناخت، در روزنامه‌ی خاطرات خود می‌نویسد که او را بعد از فرار از رشت در ۱۷ ذیحجه ۱۳۳۸ قمری برابر ۱۰ شهریور ۱۲۹۹ خورشیدی در مسجد شاه قزوین که عین السلطنه نیز در آن جا حضور داشت در حین سخنرانی دیده است: «امروز در مسجد شاه، میرزا حسین خان کسمایی که حالیه عمame گذاشته، نطق مفصلی کرد. بعد عبای خود را پس گرفته[کنار زده] و بدن لخت خود را نشان داد که این قسم فرار نموده است» (عین السلطنه ۱۳۷۴، ج ۷: ۵۷۰۸). او سپس در یادداشت روز ۲۳ ذیحجه یعنی ۱۵ شهریور ۱۲۹۹ خورشیدی می‌نویسد که کسمایی از قزوین به تهران رفته است: «[میرزا حسین خان] کسمایی به طهران رفت. یک شب خانه میرزا علی اکبر خان کاظمی دعوت شده بود. من [هم] بودم. بالاخره حرفش هم با میرزا عنایت الله خان درست در نیامد. قهر کرد، رفت[تهران]» (عین السلطنه ۱۳۷۴، ج ۷: ۵۷۰۹ – ۵۷۱۸). بر پایه‌ی یادداشت‌های روزانه‌ی عین السلطنه اکنون می‌دانیم خبر بی‌ماندی که فخرایی می‌دهد مبنی این که او را در تهران با مهاجرین (فراریان) دیده‌اند، مربوط به بعد از حمله‌ی اول قوای دولتی و بعد از خروج آنان از رشت بوده است که او ابتدا به قزوین و پس از چند

^{۱۴}. جهانگیر کسمایی (۱۲۹۱ – مرداد ۱۳۴۸ خ)، خود نیز در ۵۷ سالگی فوت کرد (میترا راعی نوی نوی در مصاحبه‌ی تلفنی با نویسنده). خانم راعی به نویسنده گفت که ما نیز تاریخ روز و ماه فوت حسین خان کسمایی را نمی‌دانیم و فقط می‌دانیم که در تابستان ۱۲۹۹ خورشیدی فوت کرده است.

روز به تهران فرار کرده است. یادداشت عین السلطنه نشان می دهد که کسمایی این زمان در شرایط دشواری قرار گرفته و کلافه و عصبی به نظر می رسید ولی نقطه های مفصل خود را فراموش نکرده بود!

بنابراین عین السلطنه، رد پای او را از ۱۰ تا ۱۵ شهریور ۱۲۹۹ در قزوین به ما می دهد که از رشت فرار کرده و پس از چند روز اقامت در قزوین در ۱۵ شهریور ۱۲۹۹ خورشیدی به تهران رفته است. اما اگر پذیریم که او در تابستان ۱۲۹۹ خورشیدی در گیلان فوت کرده (که همه می منابع بر آن توافق نظر دارند)، او باید بعد از رفتن به تهران به سرعت به گیلان باز گشته باشد. می دانیم که در طول شهریور که او از شهر فرار کرده، شهر رشت در دست انقلابیون هوادار احسان الله خان و بشویک ها بود. در این صورت او احتمالن این زمان با توجه به کوشش هایش در دفاع از کوچک خان، تمایلی به باز گشتن به شهر رشت نداشت که از آن برای دورماندن از انتقام فرار کرده بود. شاید او پس از باز گشتن از تهران به گیلان، بدون وارد شدن به شهر رشت از همان رو دبار و رستم آباد به روستای خود سقالکسر رفته باشد. فخرایی باز هم در یک خبر بی مأخذ می گوید که کسمایی را با تجلیل فراوان در جوار بقعه ی سلیمان داراب دفن کردند. مشخص نیست این تدفین با تجلیل فراوان، آن هم در آن هیاهوی شهریور ۱۲۹۹ را چرا هیچ کس جز فخرایی به یاد ندارد و بستگان او حتا فرزندش که در باره‌ی او در سال ۱۳۲۶ در مجله‌ی یادگار مطلب نوشته، ذکری از آن نکرده است. مرگ او در زمانی اتفاق افتاده که کوچک خان نیز این زمان در آلیان و زیده در فومنات نمی توانسته کمکی به تدفین او در رشت کرده باشد. چون این زمان حیدرخان عمواوغلى که برخلاف انقلابیون مستقر در رشت با کوچک خان همدلی داشت هنوز به گیلان نیامده بود تا کوچک خان توانسته باشد با همیاری حیدرخان برای او مراسم تدفین باشکوه آن گونه که فخرایی گفته، ترتیب داده باشد^{۱۵}. اگر پذیریم که او در تابستان ۱۲۹۹ خورشیدی در گیلان درگذشته است، به احتمال او باید در اوخر شهریور به طور مستقیم از تهران به روستای خود سقالکسر رفته و بلافضله در آن جا فوت کرده باشد. چرا که معتقدیم او این زمان به هیچ وجه تمایلی به آمدن به رشت نداشت که این شهر در ماه شهریور هنوز در دست انقلابیونی قرار داشت که او از آنان فرار کرده بود. اگر گفته‌ی فخرایی درست باشد که او را با تجلیل فراوان در سلیمان داراب دفن کردند، به احتمال این تدفین باید در فرصتی دیگر که هیچ نمی دانیم چگونه و چه زمانی بوده،

^{۱۵} . حیدرخان عمواوغلى نه ماه بعد در اوخر خرداد ۱۳۰۰ به گیلان آمد و به طور مستقیم از طریق نرگستان یعنی یکی از بنادر کوچک جنوب مرداب از لی به گیلان وارد شد و به دیدار کوچک خان در فومنات رفت.

صورت گرفته باشد.

معمای حسین خان کسمایی در روستای سقالکسر

تقریبن همه‌ی منابع گفته‌اند که حسین خان کسمایی در ملک پدری خود در روستای سقالکسر دست کم برای مدتی ساکن بوده و حتا زراعت کرده است. نویسنده‌ی این سطور هنگامی که روی کتاب «جنبی که به انقلاب تبدیل شد» کار می‌کرد، چند بار به روستای سقالکسر رفت تا رد پایی از حسین خان کسمایی بگیرد اما کسانی که در محل با آن‌ها صحبت شد، او را نمی‌شناختند. تا جایی که نویسنده‌ی این کنون هیچ پژوهشی نیز در این مورد رد پایی به دست نداده است. برای این مقاله نیز نویسنده با معلمی سقالکسری آشنا شد به نام «عزیز الله صفری سقالکسری» متولد اواخر دهه‌ی ۱۳۲۰ که اکنون در روستای آقا سید شریف ساکن است. او نیز به نویسنده گفت که در سقالکسر، حسین خان کسمایی را نمی‌شناشد ولی مالک آن‌ها در سقالکسر، فردی به نام «اردشیر کسمایی» بود که در دهه‌ی ۱۳۴۰ خودکشی کرد. یادآوری کنیم که اردشیر کسمایی فرزند برادر حسین خان کسمایی یعنی فرزند محمد آقا کسمایی مترجم کنسولگری روسیه در رشت بود که گفته‌می‌شود با حسین خان کسمایی از نظر سیاسی سخت مخالف بود و به گفته‌ای، محمد کسمایی در صدد بود برادرش حسین خان را دستگیر و تحويل کنسولگری روسیه بهدهد و هنگامی که حسین خان کسمایی در پاریس بود، او از عایدات ملک پدری او چیزی به او نمی‌داد (میثم عبدالهی ۱۳۹۳: ۲۸۱). صفری به نویسنده گفت که نام اردشیر کسمایی در نسق زارعین سقالکسری دیده می‌شود ولی او نام حسین خان کسمایی را تا کنون در نسق‌ها ندیده و نمی‌شناشد. برای نویسنده معما بغرنج تر شد. عزیز الله صفری بعد از چندی نویسنده را با «سید نقی بهاری» که اکنون در سقالکسر ساکن است آشنا کرد که متولد اوایل دهه‌ی ۱۳۲۰ است. در مصاحبه با او مشخص شد که پدر او ارتباط نزدیکی با خانواده‌ی کسمایی‌ها در سقالکسر داشت. او به نویسنده گفت که «خورشید» دختر حسین خان کسمایی را دیده و می‌شناشد و حتا گفت که به یاد دارد که در دهه‌ی ۱۳۳۰ هر تابستان، خورشید به سقالکسر می‌آمد و برای مدتی در خانه‌ی پدرش که از دهقانان مرغه‌ی روستا بود اقامت می‌کرد. او گفت که خورشید دست کم وارث بخشی از زمین‌های پدرش در سقالکسر بوده است، اما به تدریج قسمتی از زمین‌هایش را در دهه‌ی ۱۳۳۰ به زارعین و دهقانان محلی و از جمله پدرش فروخته است. بقیه‌ی زمین‌هایش نیز بعد از اصلاحات ارضی بین زارعین تقسیم شد. اما او از جهانگیر و صنوبر یعنی دیگر پسر و دختر حسین خان کسمایی اطلاعی نداشت و آن‌ها را

نمی شناخت ولی از افرادی چون جهاندار و جهانبخش و اردشیر و پرویز... سخن گفت که همه از کسمایی‌ها و مالکان سقالکسر بودند و تاکید داشت که کسمایی‌ها در این روستا از سیزده وارث تشکیل می‌شدند و اغلب به روستای سقالکسر رفت و آمد داشتند (مصاحبه‌ی تلفنی با بهاری)۱۶.

در بررسی‌های بیشتر، نویسنده با خانم سیمین (صدیقه) گیگاسری یعنی یکی از نوه‌های خورشید دختر حسین خان کسمایی آشنا شد. خانم گیگاسری در مصاحبه‌ی با نویسنده گفت که پس از اصلاحات ارضی هنوز مادر بزرگش خورشید در روستای سقالکسر دارای مقداری زمین بود و با این روستا ارتباط داشت. به عنوان مثال او به نویسنده گفت که در سال ۱۳۴۸ اداره‌ی دارایی گیلان پس از فوت خورشید کسمایی در شهریور ۱۳۴۷، طی ارسال برگه‌ای تحت عنوان رونوشت گواهی مالیات بر اثر مادرش (که وارث او بوده است)، زمین‌های متعلق به خورشید در روستای «سقالکسار»۱۷ (سقالکسر) را برابر ۹ هکتار ذکر کرده که با مشخصات سنگ اصلی ۲۰ بخش ۴ شهرستان رشت در قریه‌ی سقالکسار واقع شده بود^{۱۸}. بدین ترتیب مشخص می‌شود که هنوز بعد از مرحله‌ی اول و دوم اصلاحات ارضی نیز بخشی از زمین‌های به ارث رسیده به خورشید دختر حسین خان کسمایی در اختیار او بوده است (سیمین گیگاسری در مصاحبه‌ی با نویسنده در اول تیر ماه ۱۴۰۰).

بر پایه‌ی این داده‌ها، اکنون می‌دانیم که خورشید دختر حسین خان کسمایی دست کم تا اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ وارث بخشی از زمین‌های او در روستای سقالکسر (سقالکسار) بوده و تا اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰ یعنی تا زمان مرگش به این روستا نیز رفت و آمد داشته است. خورشید همان دختری است که در عکس معروف حسین خان کسمایی با همسرش در پاریس در بغل مادرش شمس الملوک دیده می‌شود (تصویر ۴).

^{۱۶}. با تشکر از مسعود صالحی دویخته‌ی که آشنایی نویسنده با آقای صفری معلم سقالکسری را فراهم کرد و تشکر از آقای صفری که سبب آشنایی با آقای سید نقی بهاری شد و سپاس از آقای بهاری که اطلاعات مهمی به نویسنده داد که می‌تواند نقطه‌ی عزیمتی برای پژوهش‌های بعدی باشد. از سرکار خانم میترا راعی نیز سپاسگزارم که زمینه‌ی مصاحبه‌ی با سرکار خانم سیمین گیگاسری را فراهم کرد.

^{۱۷}. سیمین گیگاسری که متولد ۱۳۳۶ است می‌گوید که یک بار در اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ در دوران کودکی به روستای سقالکسر رفته است. او به نویسنده گفت که اسم «سقالکسر» را نشنیده و او فقط روستای مادر بزرگش خورشید را به نام «سقالکسار» می‌شناسد.

^{۱۸}. با تشکر از سرکار خانم سیمین گیگاسری که بخشی از این رونوشت گواهی مالیات بر ارث را از پشت تلفن برای نویسنده قرائت کرد.



تصویر ۴. تصویر حسین خان کسمایی همراه با همسرش شمس الملوك و فرزند اولش خورشید در پاریس در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۱۴ میلادی برابر ۲۴ خرداد ۱۲۹۳ خورشیدی (مأخذ اطلاعات: هدایتی خوشکلام، ۱۳۸۹، تصویر از «میترا راعی» نوه‌ی دختری جهانگیر خان کسمایی و ارسال آن به گروه واتسابی میرزا حسین خان کسمایی به مدیریت فریدون شایسته و همکار).

منابع:

۱. آریاپاد، محسن (مصاحبه‌ی اینترنتی)
۲. اعظم قدسی، حسن (۱۳۴۲)، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، چاپخانه حیدری
۳. اوسینکو، لئوآلکسیویچ (۱۳۹۵)، یادداشت‌های او سینکو (کنسول روسیه در رشت)، ترجمه‌افشین پرتو، نشر فرهنگ ایلیا
۴. بهاری، سید نقی (ساکن سفالکس، مصاحبه‌ی تلفنی در ۳۱ خرداد ۱۴۰۰)
۵. تقی پور جکتاجی، محمد تقی (مصاحبه‌ی اینترنتی و تلفنی)
۶. چراغی، رحیم (۱۳۹۷)، سال‌های آغاز داستان کوتاه در ایران (در باره‌علی - عمو و داستان‌های او)، نشر گیلکان
۷. چراغی، رحیم (مصاحبه‌ی اینترنتی و تلفنی)

۸. خیرالکلام (روزنامه)، شماره ۱۶ ربيع الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری
۹. دشتکی نیا، فرهاد (۱۳۹۶)، ملانصرالدین و انقلاب مشروطیت ایران، جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۲۹۶.
۱۰. راینو، ه.ل. (۱۳۶۸)، مشروطه گیلان، به کوشش محمد روشن، انتشارات طاعتی
۱۱. راعی، میرزا (مصاحبه‌ی تلفنی در چند تاریخ در خرداد ۱۴۰۰ و همچنین با استفاده از مطالبی که ایشان به گروه واتسابی میرزا حسین خان کسامیی به مدیریت فریدون شایسته و همکاران ارسال کردند).
۱۲. روزنامه جنگل (سال ۱ تا ۴)، به کوشش هادی میرزا نژاد موحد و بهنام رمضانی نژاد، نشر فرهنگ ایلیا، ۱۳۹۷
۱۳. روشن، محمد (۱۳۶۸)، مشروطه گیلان (راینو) و آشوب آخرالزمان (شیخ حسن اولیا)، پیوست‌ها، به کوشش محمد روشن، انتشارات طاعتی
۱۴. شایسته، فریدون (۱۳۹۹)، بازخوانی یک سند در باره میرزا حسین خان کسامیی، ماهنامه رهوارد گیل، سال سیزدهم، شماره ۷۵ خرداد و تیر ۱۳۹۶
۱۵. صدر هاشمی، محمد (۱۳۳۱)، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد چهارم، نسخه‌ی الکترونیکی
۱۶. صفری سقالکسری، عزیز الله (مصاحبه‌ی تلفنی ۱۶ خرداد ۱۴۰۰).
۱۷. ضیایی، وحید (۱۳۸۷)، نشریه ملانصرالدین، مجله پژوهشی یاد، سال بیست و چهارم، شماره ۸۹ و ۹۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۷
۱۸. عبداللهی، میثم (۱۳۹۳)، آیت الله شهید حاج محمد خمامی، موسسه مطالعات اسلامی گیلان
۱۹. عظیمی، ناصر (۱۳۹۴)، تاریخ گیلان از آغاز ورود شاه عباس اول به گیلان تا پایان انقلاب جنگل، نشر فرهنگ ایلیا
۲۰. ——— (۱۴۰۰)، اهمیت «مشروطه گیلانی» در نگاه «فریدون آدمیت» (نقد مشروطه‌ی ایرانی)، <https://anthropologyandculture.com/author/azimi>
۲۱. ——— (۱۳۹۹)، جنبشی که به انقلاب تبدیل شد (از مبارزه علیه اشغالگران تا تاسیس جمهوری در گیلان)، نشر سپیدرود
۲۲. عین‌السلطنه-قهرمان میرزا سالور- (۱۳۷۴)، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ج ۷، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، اساطیر
۲۳. فخرایی، ابراهیم (۱۳۷۱)، گیلان در جنبش مشروطیت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
۲۴. ——— (۱۳۵۸)، گزیده ادبیات گیلکی، ناشر طاعتی
۲۵. ——— (۱۳۹۸)، گیلان در گذرگاه زمان، نشر فرهنگ ایلیا

۲۶. کسمایی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، خاطرات ابوالقاسم کسمایی (بخش دوم)، برگهای جنگل، نامه‌های رشت و استناد جنگل، به کوشش ایرج افشار، نشر فرزان
۲۷. کسمایی، جهانگیر (۱۳۲۶)، شرح حال مرحوم میرزا حسین خان کسمایی، مجله یادگار، سال چهارم، شماره‌ی چهار، دی ماه ۱۳۲۶
۲۸. کوچکپور، صادق (۱۳۶۹)، نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین، نشر گیلکان
۲۹. گیگاسری، سیمین (مصاحبه‌ی تلفنی با نویسنده در تاریخ اول تیر ماه ۱۴۰۰)
۳۰. گیلک، محمد علی (۱۳۷۱) تاریخ انقلاب جنگل، نشر گیلکان
۳۱. مهرنوش، صادق (۱۳۹۸)، تاریخ جنگل، به کوشش محمد کلهر، شیرازه
۳۲. هدایتی خوش کلام، منوچهر (۱۳۸۹) آشنای غریب، گوشیار
۳۳. ویکی فقه و ویکی پدیا - میرزا حسین خان کسمایی